

درباره

سند ذیل، پیش نویسی است که در دسامبر سال ۱۹۹۰ تحت رهبری ک. ونو، دبیر کمیته رهبری تشکیلات سراسری کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) (که اکنون منحل شده است)، منتشر شد. - جهانی برای فتح

I - مقدمه

I - ۱: امواج خیزشهای دمکراتیک اخیر در کشورهای سوسیالیستی سابق نظیر چین، شوروی و اروپای شرقی، سئوالات و مصافهای بسیاری را در مقابل کمیتههای سراسر جهان طرح کرده است. تأثیرات این تحولات به جنبش کمونیستی محدود نمیشود، بلکه کل صحنه سیاسی در سطح جهانی، از کمونیست گرفته تا غیرکمونیست و ضدکمونیست را به تکان در آورده است. هیچکس نمی تواند از این امواج کنار بماند. سئوالات از گوشه های گوناگون طرح میشود و از زوایای مختلف پاسخ میگردد. کمیتهها باید عمق این مسائل را دریافته و پاسخهای مناسبی پیدا کنند. چنین برخوردی راهنمای بررسی حاضر است.

I - ۲: بطور عموم، مارکسیست - لنینیستها در سراسر جهان موج اخیر قیامها و خیزشهای دمکراتیک علیه رژیمهای سوسیال - فاشیستی در کشورهای سابقا سوسیالیستی را خوش آمد گفته اند. مارکسیست - لنینیستها، خود پیشاپیش این ارزیابی را داشتند که سیستم اجتماعی در کشورهای سابقا سوسیالیستی به سرمایه داری تغییر ماهیت داده است؛ پس این خیزشها را بمشابه تبارز بحران شدیدی که در مقابل این شکل خاص از سرمایه داری قرار گرفته، درک نمودند. نیروهای مارکسیست - لنینیست در عین حال که از مبارزات مردم حمایت نمودند، به آنها هشدار داده بودند که دمکراسی بورژوائی یا سرمایه داری بدون نقاب را نباید بعنوان راه حل در نظر گرفت. آنها فراخوان ادامه مبارزه برای کمونیسم واقعی را دادند. آنها تلاشهای مائو در رهبری انقلاب فرهنگی و درسهای این انقلاب را بمشابه مدلی که باید بر آن اتکاء کرد و آنرا تکامل داد، ستوده اند.

I - ۳: از نقطه نظر تفسیر سنتی مارکسیست - لنینیستی از احیای سرمایه داری در کشورهای سابقا سوسیالیستی، این ارزیابی کافی است. رهروان سرمایه داری در احزاب کمونیست حاکم در این

شرایط تاریخی ای که این نقش را الزام آور می سازد و مشکلات عملی ناشی از پیشبرد انقلاب علیه دشمن ستمگر بسیار از این نظر پردازیهای مبتنی بر «نبرد علیه سوسیال فاشیسم» به دورند.

نشریه «خط توده ای» حامی این نظر نیست. ما اعتقاد راسخ داریم که بحران معاصر جنبش بین المللی کمونیستی تنها بدست آنها که از دستاوردهای کمونیسم در مقابل حملات بورژوازی دفاع کرده و می کوشند مبارزه پرولتاریا را بر پایه مارکسیسم - از قله هایی که توسط مائوتسه دون فتح شد - و تکامل آن به پیش برند، حل خواهد شد. هماتطور که خوانندگان ما می دانند، نشریه «خط توده ای» همواره این جهت گیری را که توسط کنفرانس دوم کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) نیز تأیید شد، دنبال کرده است؛ هرگز در دفاع از کمونیسم از خود تزلزل نشان نداده و همواره تلاشهای مداوم جهت گرد هم آوردن جنبش بین المللی کمونیستی با دیدی مائوئیستی، از طریق جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را تبلیغ کرده است. بخاطر همین جهت گیری بود که «خط توده ای» نظرات و عملکرد سایر گروههای انقلابی در هند و در خارج را به اطلاع خوانندگان خود می رساند. ولی در عین حال از امر گسست از سنن مرده ژورنالیسم مارکسیست - لنینیستی در هند، چه در محتوی و چه در شکل، شانه خالی نکرد. در انتقاد از دگم ها و اشاره به نقاط ضعف تئوری و عمل مارکسیستی که با تحولات معاصر آشکار شد، تأمل نورزید و صفحات خود را بروی نظرات متفاوت باز گذاشت. ما معتقد نیستیم که دلیل این امر این است که ناشرین «خط توده ای» از خصوصیات منحصر بفردی برخوردار بوده اند. این از یک جهت گیری انقلابی برخاسته و بنوبه خود آنرا غنی ساخت.

تصمیمات تحمیلی کمیته رهبری منحل شده ما را در موقعیت نامساعدی قرار داده است. انسان را بیاد آموزه های مائو درباره عمل کردن به مارکسیسم می اندازد، رگ و صریح باشید و وحدت کنید. اما در مقابل آنها که به رویزیونیسم عمل می کنند، بطور اجتناب ناپذیر به شیوه های توطئه گرانه متوسل شده و انشعاب می کنند. نشریه «خط توده ای» در دوره تجدید سازمان بود، سردبیر آن قبلا استعفای خود را به کمیته تسلیم کرده و خواسته بود به کار تشکیلاتی گمارده شود. ولی این به معنی پایان نشریه «خط توده ای» نبود. سایر کسانی که درگیر انتشار «خط توده ای» بودند، با وجود اختلاف نظر با برخی

ارزیابی های سردبیر، از پیشنهادش پشتیبانی کرده و در حال پیشبرد نقشه های آتی بودند. یکی از این نقشه ها انتشار یک «ضمیمه تئوریک» و باز کردن بحثی وسیع درباره دمکراسی پرولتری بود؛ بحثی که قرار بود نظرات متفاوت سیاسی را در بر بگیرد. فعالیت های زیادی به منظور جمع آوری مقالات برای این ضمیمه در جریان بود تا شرکت مقاله نویس های دائمی را تضمین کرده و پخش روزنامه را از طریق ازدیاد آبونمان وسعت بخشد. رهبری در جریان کامل این گامها بوده و بخشا در آن شرکت داشت و این در حالی بود که خود در توطئه نابودی حزب - حال «خط توده ای» بکنار - دست داشت.

این توطئه شیوه ای را برگزید که بیشترین ضربه را به حزب زده و آرگانها و بدنه حزب را در موقعیتی بسیار نامساعد قرار داد؛ ولی نکته دیگری نیز آشکار شد و آن برخورد اهانت آمیز نسبت به توده ها و ادامه برخوردی غیر مسئولانه نسبت به این نشریه است. این برخورد غیر مسئولانه، مرتباً با تأخیر در رساندن اطلاعات به نشریه و عدم حمایت از آن، در انتشار «خط توده ای» خلل ایجاد می کرد. برخی از ابتکارات «خط توده ای» در همکاری متقابل با جریانات مترقی گوناگون بویژه در رابطه با مسئله زنان و دالیت (لایه تحتانی در سلسله مراتب کاستی در هند - م) را نیز ملغی کرد. دلیل اینکه «خط توده ای»، علیرغم کم شدن صفحات و عدم انتشار چند شماره، توانست به انتشار خود ادامه داده و استاندارد معینی را حفظ کند، بدون شک وجود یک گروه کوچک معهد و خیرخواه و خوانندگان بود. از آنان برای عدم توانایی در ادامه انتشار عذر می خواهیم، بخصوص از آنها که اخیراً آبونه شده و اعتماد داشتند که ما می توانیم به وعده هایمان عمل کنیم. کمیته رهبری منحل شده، بزرگ منشا نه اصرار ما بر پرداختن بدهی هایمان به آبونه ها را قبول کرده است. اینکار تا ماه نوامبر به انجام خواهد رسید؛ ولی ما بدلالی که نیاز به توضیح ندارد از آبونه هایمان در خارج میخواهیم که از خیر سهم شان بگذرند.

در شرایطی که کارهای زیادی پیش روست و هر اسلحه ای ارزش دارد، بدرود گفتن دردناک است.

ما با خشم عقب می نشینیم و مصممیم تا بار دیگر به میدان نبرد بتازیم؛ و مطمئنیم که در آینده با شما خواهیم بود تا بر پایه ای حقیقتاً محکم و انقلابی موضع خود را اشغال کنیم. تا آن زمان، بدرود.

۱۳۷۱ - ۱۷
فصلی برای آزادی

دمکراسی پرولتری

نوشته کمیته مرکزی بازسازی،
حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست)

کشورها، اقتصاد نونهال سوسیالیستی را به اقتصادی کاپیتالیستی تغییر دادند - این کار از طریق تشویق حق بورژوازی بجای محدود کردن آن و اتکاء به انگیزه های مادی برای بالا بردن تولید صورت گرفت. از این امر سرمایه داری بوروکراتیک ناشی شد که به بحران حاضر در کلیه این کشورها انجامید. این توضیح در رابطه با جنبه اقتصادی احیای سرمایه داری اساسا صحیح است، اما برای پاسخگویی به موضوعات سیاسی عمده ای که توسط توده های این کشورها پیش کشیده شده ناکافی است. خواست عمده آنها انحلال سیستم سیاسی موجود است - سیستمی که ضامن انحصار حزب کمونیست میباشد. مارکسیست - لنینیست ها بدرستی خاطر نشان کرده اند که این احزاب، کمونیست نبوده و سیستم سیاسی که اینها نمایندند آن هستند دیکتاتوری یک بورژوازی نوین است؛ سوسیال - فاشیسم است. اما تا آنجا که به توده های این کشورها مربوط میشود، هیچ تفاوتی بین ساختارهای پایه ای این سیستم سیاسی سوسیال - فاشیستی با گذشته - زمانی که این کشورها سوسیالیستی بودند - وجود

ندارد. حتی در چین، جایی که انقلاب فرهنگی به یک شرایط نوین سیاسی پا داده، ساختار دولتی تحت دن سیائو پین در اساس تفاوتی با آنچه سابقا موجود بود، ندارد. تمایز عمدتا در محتوایست، در اینکه چه کسی رهبری دولت را بدست دارد، مارکسیست - لنینیست ها یا رویزیونیستها. اما مردم قادر نیستند هیچ تفاوت کیفی در ساختارهای قدرت سیاسی ببینند؛ حتی اگر تغییر در شرایط زیستشان را تشخیص دهند. به همین علت است که صرفا فراخوان استقرار دوباره سوسیالیسم و یک دیکتاتوری واقعی پرولتاریا را صادر کردن، ناکافی خواهد بود.

I - ۴: رویزیونیستها تحت رهبری گورباچف مسئولیت کل بحران سرمایه داری بوروکراتیک شان را به انحرافات استالین نسبت میدهند. آنها یا استفاده از پوشش اشتباهات استالین، آن تغییرات اساسی که اکنون توسط گورباچف آشکارا به اجراء در آمده را توجیه میکنند. در واقع گورباچف تلاش دارد بحران داخلی پیشاروی سرمایه داری بوروکراتیک را با ارائه روشهای کاملا و علنا سرمایه دارانه غربی - چه در سطح

اقتصادی، چه سیاسی - حل نماید. این امر تضادهای درون حزب حاکم و سیستم سیاسی اتحادشوروی، مابین بورژوازی بوروکراتیک کهن که کاملا در سیستم جا افتاده با بورژوازی نوین تحت رهبری گورباچف که در پی حذف سیستم بوروکراتیک منحل است، را تشدید میکند. گورباچف تاکنون قادر بوده زیرکانه مانور دهد و رهبری خود را بر این روند حفظ کند؛ هرچند مبارزات رشد یابنده ملی در جمهوریهای گوناگون بناچار سیستم متمرکز امپریالیستی تحت سرکردگی وی را نابود خواهد کرد. I - ۵: بازسازی داخلی که پرسترویکای گورباچف محرک آن شد به عرصه بین المللی نیز بسط یافته و به تبتانی میان دو بلوک امپریالیستی تحت رهبری آمریکا و شوروی پا داده است. این امر با روند صف بندی مجدد نیروهای اقتصادی و سیاسی در سطح جهانی همراه گشته است. گورباچف در همان حال که ضعف سیستم بوروکراتیک درون کشور را دریافت، فهمید که در مقایسه با ساختارهای مستعمراتی مسلط در جهان که تحت رهبری آمریکاست، سیستم نومستعمراتی سوسیال امپریالیستی که

اطلاعیه مطبوعاتی کمیته

کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) بدرستی دمکراتیسمی را که عمقا در جنبش مارکسیست - لنینیستی هند ریشه دارد تشخیص داده و طی دهه اخیر به مبارزه ای قاطعانه علیه آن دست زد. مفاهیم کهنه و جا افتاده موجود در جنبش مارکسیست - لنینیستی در مورد انقلاب دمکراتیک نوین در هند به بزرگترین مانع درک واقعیت تبدیل شده بود. کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) با بکار گرفتن شیوه صحیح تحلیل مارکسیستی از واقعیت مشخص، این مانع را کاملا در هم شکست.

کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) به این درک رسید که هند مجموعه ایست از ملیت های متفاوت که هر یک تاریخ و هویت خود را دارا می باشند. برای درک واقعیت مشخص هند، باید این ملیت ها را بعنوان ساختارهای اقتصادی - اجتماعی تاریخی شکل یافته برسمیت شناخت. کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) با اتخاذ چنین برخوردی موفق شد واقعیت مشخص هند را بشناسد و به این نتیجه گیری سیاسی رسید که برقراری موجودیت و حاکمیت مستقل این ملیتها یک وظیفه تاریخی است که امروز باید به انجام آن دست یازید. اینکار بدون خرد کردن دولت موجود هند میسر نیست.

در عین حال، کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) به تکوین شناختی صحیح از شرایط متحول و متغیر جهانی نیز توجه داشت. آن برخورد دمکراتیستی

مرکزی بازسازی

به نقل از نشریه «خط توده ای» اکتبر - نوامبر ۱۹۹۱

را که به جهان بعد از جنگ دوم با هیئت ایده های نوین می نگریست رد کرد و شناخت جدیدی را در مورد پویایی جهان معاصر و درباره انقلاب و جنگ جهانی، تکامل داد.

کمیته بازسازی مرکزی، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) برای رسیدن به این مواضع نوین، مجبور بود طی ده سال اخیر مبارزه ای منته علیه طرز تفکر دمکراتیستی به پیش برده، مجبور بود مبارزه قاطعی بر این مبنا به پیش برد تا بتواند از اتفاقات اخیر در کشورهای سابقا سوسیالیستی درسهای صحیحی بیرون بکشد.

کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) به این نتیجه رسیده است که با مواضع جا افتاده جنبش مارکسیست - لنینیستی در مورد احیای سرمایه داری در کشورهای سابقا سوسیالیستی نمی توان به مصاف های نوینی که این تحولات در مقابل ما قرار داده اند، رفت. این وقایع اصول اساسی مارکسیستی را که مقدس تلقی می شدند زیر سوال برد. اکنون تعریف مجدد این اصول الزام آور شده است. سند «درباره دمکراسی پرولتری» بعنوان نتایج اولیه این پژوهش از طرف کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) منتشر شد.

رفیق لک ونو، دبیر کمیته بازسازی مرکزی حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) مداوما در پیشبرد این مواضع ابتکار عمل را بدست گرفت. بخشهایی از تشکیلات کوشیدند تا این مواضع را درک کنند ولی در عمل ثابت شد که این مسئله بطور کلی هنوز از محدوده

چارچوب بنیادگرایی فراتر نرفته و نتیجتا گسستی جدی در زمینه پیاده کردن این ایده ها در عمل ممکن نیست. دبیر، در پرتو این شرایط، به این نتیجه رسید که وظیفه سازماندهی مجدد جنبش کمونیستی بر پایه ای نوین، در چارچوب فعلی تشکیلات، انجام شدنی نیست. او، پس از بررسی جوانب ایندولوژیکی، سیاسی و تشکیلاتی، پیشنهاد استعفا از مقام دبیری و عضویت کمیته رهبری کرد تا بتواند در تکامل جنبش بر یک اساس نوین، نقش بهتری ایفا نماید. کمیته رهبری سراسری هند، پس از یک بحث جدی، از نظرات او پشتیبانی کرده و استعفا او را پذیرفت و در کنار آن، به در نظر گرفتن خواست جدی برای حل تضاد بین ساختار سراسری هند و وظایف رهبری مبارزات آزادیبخش ملی، تصمیم گرفت ساختار سراسری هند حزب را منحل کند. بدین ترتیب کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) دیگر بعنوان یک حزب سراسری هند موجودیت ندارد. واحدهای موجود ایالتی حزب، خود را بعنوان احزاب ملی [سراسری در ایالت مربوطه] مجددا سازماندهی خواهند کرد. بعلاوه تصمیم گیری شد که یک کمیته هماهنگی برای تسهیل مبارزه تجاری و نظرات برخاسته از مبارزات آزادیبخش ملی و دادن یک جهت گیری مشترک به این مبارزات تشکیل شود.

کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند، (مارکسیست - لنینیست).

II - دیکتاتوری پرولتاریا

II - ۱: مقوله دیکتاتوری پرولتاریا در شمای مارکسیستی از انقلاب پرولتری، ساختمان سوسیالیسم و پیشروی بسوی کمونیسم، امری مرکزی است. از زمانی که این مقوله به نحوی روشن توسط مارکس و انگلس پیش گذاشته شد، تکامل کلی جنبش بین المللی کمونیستی بطرز لاینفکی با عملکرد حول این مقوله پیوند داشته است. به همین خاطر است که ما می باید پیدایش و تکامل این مقوله و عملکرد آن در مراحل گوناگون را ارزیابی کنیم.

II - ۲: بگذارید با اظهاره روشنی که توسط مارکس درباره این موضوع بیان گشته شروع کنیم: «...و اما درباره خود باید بگویم، نه کشف وجود طبقات در جامعه کنونی و نه کشف مبارزه میان آنها، هیچکدام از خدمات من نیست. مدتها قبل، مورخان بورژوازی تکامل تاریخی این مبارزه طبقات، و اقتصاددانان بورژوازی تشریح اقتصادی طبقات را بیان داشته اند. کار تازه ای که من کرده ام اثبات نکات زیرین است: ۱) اینکه وجود طبقات مربوط به مراحل تاریخی معین تکامل تولید است، ۲) اینکه مبارزه طبقاتی ناچار کار را به دیکتاتوری پرولتاریا منجر میسازد، ۳) اینکه خود این دیکتاتوری فقط گذاری است بسوی نابودی تمامی طبقات و رسیدن به يك جامعه بی طبقه.» (از «نامه به ژوزف وایدنیر»، آثار منتخب مارکس - انگلس؛ انتشارات پروگوس مسکو، ۱۹۷۳؛ جلد اول ص ۵۲۸)

II - ۳: در کنار این توضیح، مارکس تجربه انقلابات ۵۱ - ۱۸۴۸ در اروپا را جمعبندی کرد و این جمعبندی صریح را استخراج نمود: «تمامی انقلابات بجای نابود کردن این ماشین آن را کاملتر ساخته اند» (مارکس - ۱۸ ام برومر لویی بناپارت؛ منتخب آثار، جلد اول، ص ۴۷۱) بنابراین او روشن ساخت که انقلاب پرولتری می باید ماشین دولتی موجود را نابود سازد. سپس مارکس و انگلس بعد از تجربه بسیار گرانبهای کمون پاریس، در مقدمه ۲۴ ژوئن سال ۱۸۷۲ بر «مانیفست کمونیست» قبول کردند که برنامه مانیفست در برخی جزئیاتش کهنه شده است؛ زیرا «يك چیز خصوصا توسط کمون به اثبات رسید، اینکه طبقه کارگر نمی تواند بسادگی بر ماشین دولتی حاضر و آماده ای تکیه زند و آن را در جهت اهداف خویش بکار گیرد.» (آثار منتخب مارکس - انگلس، جلد اول ص ۹۹)

رسما با مواضع اخیر گورباچف مخالفت میکند و همزمان از بخشهای بورژوا - بوروکرات حزب شوروی و همینطور حزب چین عموما حمایت میکند. اما در این حزب نیز عناصر حامی خط گورباچف موجودند و طبق اطلاعات فعال هم هستند. برخی نیروهای مارکسیست - لنینیستی در حال انحطاط در سطح بین المللی نیز، نظیر هند، درون این دو صف قطب بندی شده اند.

I - ۸: بورژوازی و نیروهای ضدکمونیست در سراسر جهان از این تحولات سود میجویند تا تبلیغ کنند که «کمونیسم مرد» اگر چه نیروهای مارکسیست - لنینیستی مبلغ این بوده اند که این سوسیالیسم نبوده که در تمامی کشورهای سابقا سوسیالیستی وجود داشته، بلکه سوسیال - فاشیسم بوده؛ اما واقعیت آنست که مردم با چنین دیدگاهی کاملا قانع نشده اند یا آن را نپذیرفته اند. بنابراین بورژوازی در تصویر کردن سرنگونی یا بحران سوسیال - فاشیسم بعنوان شکست سوسیالیسم و کمونیسم موفق بوده است. البته بورژوازی دریافته که بحران پیشروی سرمایه داری انحصاری دولتی و سوسیال - فاشیسم میروند تا خود آنها را هم به کام خود کشد. اما بواسطه شکستهای که جنبش کمونیستی متحمل شده، بورژوازی در این کار موفقیت داشته است. تحت این شرایط، حتی در میان افرادی که عموما هواخواه سوسیالیسم هستند، تردیدها و نگرانیها درباره قابلیت زیست سوسیالیسم پا گرفته است.

I - ۹: در چنین اوضاعی، این وظیفه کمونیستهای واقعی است که به گذشته بنگرند و ریشه مسائلی که جنبش کمونیستی با آنها روبرو بوده را تشخیص دهند. بدون پاسخگویی به موضوعات اساسی که پیشروی ما مطرح گشته اند، هیچ سازمان کمونیستی نمی تواند در پراتیک خود پیشروی کند. اگر این مسائل پایه ای برای مدت درازی بی جواب بماند، کادرها را روحیه باخته خواهد کرد و تشکیلات را تضعیف خواهد نمود. بنابراین حل این مسائل یا حداقل تلاش در جهت حل آنها باید پمشابه يك وظیفه اضطراری سیاسی قلمداد گردد. با چنین روحیه ای است که از تمام کمونیستهای راستین می خواهیم کل تاریخچه جنبش کمونیستی و مفاهیم اساسی که تاکنون فرض مسلم می دانستیم را مورد بررسی مجدد قرار دهیم تا بدین طریق تصویر روشنی از دیکتاتوری پرولتاریا، آنگونه که تا بحال به پراتیک در آمده، بدست آوریم.

عمدتا از طریق جابجائی در دولتها محافظت میشود، ضعفهای بسیاری دارد. از این رو گورباچف دست به تیبانی با آمریکا زد و هدفش عبارتست از جذب تدریجی سوسیال امپریالیسم شوروی درون این ساختار نومستعمراتی. تا مدتی، رقابت بر سر کنترل منابع جهان در سطحی پائینتر ادامه خواهد یافت.

I - ۶: مبارزه بین بورژوازی بوروکرات و بورژوازی جدید در کشورهای سابقا سوسیالیستی به انجام خود نرسیده است؛ هرچند بورژوازی نوین پیروزیهای تعیین کننده ای در اروپای شرقی کسب کرده است. اگرچه گورباچف بعنوان نماینده بورژوازی نوین در اتحاد شوروی زمام امور را در دست دارد، اما بورژوازی بوروکرات قدرتمند درون حزب و ارتش هنوز شکست خویش را نپذیرفته است. احتمال يك کودتا از جانب اینان را نمیتوان از نظر دور داشت. اما این نمی تواند موج کنونی احیای پر شتاب و علنی سرمایه داری که به آخرین مرحله خود در این کشورها رسیده را متوقف سازد. در چین، بورژوازی بوروکرات بعد از سرکوب خشن قیام توده ها علیه سیستم سوسیال - فاشیستی و شکست بورژوازی نوین درون حزب و ارتش - حداقل بطور موقتی - موفق به حفظ قدرت گشته است. اما سوسیال - فاشیستها در چین قادر نخواهند بود در برابر قیام رو به رشد خلق، مدتی طولانی در این موقعیت باقی بمانند. این امر می تواند ابعاد متفاوتی بخود بگیرد، زیرا انقلاب فرهنگی تحت رهبری مائو تاثیر قدرتمندی بر جامعه چین دارد و در خیزش اخیر مردم نیز خود را نمایان ساخته است. بورژوازی بوروکرات آلبانی، ویتنام، کره شمالی و کوبا نیز بزور تفنگ در قدرت مانده اند؛ هرچند نا آرامیهای توده ای در آن کشورها نیز در حال گسترش است. سرنگونی سوسیال - فاشیستها در این کشورها نیز دور نیست.

I - ۷: احزاب به اصطلاح کمونیستی که در کشورهای سابقا سوسیالیستی سرنگون شدند دچار تلاشی شده و برخی شان حتی دود شده و به هوا رفتند. نیروها و بخشهای باقیمانده آنها به دو قطب هواداران بورژوازی بوروکرات یا بورژوازی نوین تقسیم گشته اند. همین قطب بندی، به احزاب رویزیونیست سایر کشورها نیز بسط یافته است. در هند، «حزب کمونیست هند» رسما از خط بورژوازی نوین گورباچف حمایت میکند؛ هرچند عناصر دیگری نیز وجود دارند و نیروی اقلیت را تشکیل میدهند. در سوی دیگر، «حزب کمونیست هند (مارکسیست)»

III - مارکس و کمون

پاریس

III - ۱ : کمون پاریس پاسخ به سوالی بس مهم را مهیا ساخت: چه چیز جایگزین ماشین دولتی نابود شده میشود؟ مارکس به زیبایی در طرح اولیه «جنگ داخلی در فرانسه» درک خود از کمون را چنین ارائه داد: «کمون، جذب دوباره قدرت دولتی توسط جامعه بمشابه قوای حیاتی خودش و نه بعنوان کنترل کننده و مسلط بر خود، توسط خود توده های خلقی است که بجای نیروی سازمان یافته برای سرکوبشان، نیروی خویش را شکل میدهند. کمون شکل سیاسی رهائی اجتماعی آنان است و در مقابل نیروی مصنوعی مناسب حال مستمگران آنها در جامعه قرار دارد؛ نیروی که برای اعمال ستم بر توده ها توسط دشمنان آنها اداره میشود؛ نیروی خود آنها که علیه آنهاست و علیه آنها سازماندهی شده است. کمون بمشابه يك شکل، نظیر همه چیزهای بزرگ، شکلی ساده است.» (درباره کمون پاریس، مسکو، ۱۹۷۶، ص ۱۵۳)

III - ۲ : در آخرین نسخه «جنگ داخلی در فرانسه»، مارکس عملکرد کمون را چنین مورد ملاحظه قرار میدهد: «بدون شك کمون پاریس بمشابه يك مدل برای تمامی مراکز صنعتی فرانسه بود. زمانیکه رژیم کمونی در پاریس و مراکز درجه دوم مستقر گشت و حکومت متمرکز کهن نیز در شهرستانها برقرار بود، می باید بر حکومت خود تولیدکنندگان راه می گشود. کمون در يك طرح خام درباره سازمان ملی - طرحی که فرصت تکامل بیشتر آن را نداشت - بروشنی اظهار داشت که کمون می باید حتی به ساختار سیاسی دهکده های کوچک هم بدل شود، و در بخشهای روستایی ارتش دائمی باید جای خود را به میلیشیای ملی که دوران خدمت در آن بشدت کوتاه است میداد... آن عملکردهای اندک ولی مهمی که در آن هنگام کماکان بر عهده حکومت مرکزی باقی می ماند، نمی بایست ملغی گردد. چنین ادعائی جعل تعمدی بود - اما می بایست بعهد ماموران کمون یعنی ماموران کاملاً مسئول واگذار شود. وحدت ملت نمی بایست از بین برود، بلکه بالعکس می بایست بوسیله نظام کمونی سازمان دهی میشد. وحدت ملت می بایست از طریق امحاء آن قدرت دولتی که خود را مظهر این وحدت وانمود میکرد، ولی میخواست از ملت مستقل باشد و مافوق آن قرار گیرد، جامعه عمل بخود بپوشد. این قدرت دولتی در حقیقت فقط زائده ای انگلی بر پیکر

ملت بود.... هیچ چیز نمی توانست بیش از جایگزین ساختن يك انتصاب سلسله مراتبی بجای حق رای عمومی با روح کمون بیگانه باشد.» (همانجا، ص ۷۲)

III - ۳ : يك نهاد سیاسی نوین تا چه اندازه تحقق یافت؟ مارکس توضیح میدهد: «...نخستین حکم کمون انحلال ارتش دائمی و تعویض آن با خلق مسلح بود. کمون از نمایندگان شهر تشکیل یافت که بر اساس حق انتخابات همگانی در حوزه های مختلف پاریس برگزیده شده بودند. این نمایندگان دارای مسئولیت و هر زمان قابل تعویض بودند. بخودی خود واضح است که اکثریت آنان یا کارگر بودند و یا نمایندگان با اعتبار طبقه کارگر. کمون می بایست موسسه پارلمانی نبوده بلکه موسسه فعال یعنی در عین حال هم قانونگذار و هم مجری قانون باشد. پلیس که تا این زمان ابزاری در دست حکومت مرکزی بود، بیدرنک از اجرای هرگونه وظایف سیاسی محروم شد و به یکی از ارگان های مسئول کمون تبدیل گشت که هر زمان قابل تعویض بود. عین همین عمل در مورد ماموران تمام شعب دیگر اداری صورت گرفت.» (همانجا، ص ۷۱)

III - ۴ : جدا از کلیه اقدامات، به گفته لنین همین حکم نخستین «سرکوب ارتش دائمی و تعویض آن با خلق مسلح يك عمل حیاتی است که کمون را از کلیه دولتهای کهن متمایز میسازد و جوهر کمون را تشکیل میدهد.....» (وظایف پرولتاریا در انقلاب ما - دولت طراز نوین؛ کلیات آثار لنین، جلد ۲۴ ص ۶۸). مارکس در طرح اولیه «جنگ داخلی در فرانسه» نوشت: «خلق می بایست فقط در سطح ملی به سازماندهی میلیشیا بپردازد، می بایست خود را از ارتشهای دائمی رها سازد. نخستین شرط اقتصادی برای کلیه بهبودهای اجتماعی رفع فوری این خطر دائمی غضب سلطه طبقاتی توسط حکومت است. این کار در عین حال مطمئن ترین تضمین علیه مداخله خارجی خواهد بود و فی الواقع دستگاه پر هزینه نظامی در کلیه دولتهای دیگر را غیر ممکن میکنند.....» (درباره کمون پاریس، ص ۱۵۴) بعبارت دیگر، جایگزین شدن خلق مسلح بجای ارتش دائمی از سوی مارکس بمشابه اقدامی محسوب می شد که کمک می کرد خلق در مواجهه با خطر غضب از درون و مداخله خارجی آماده باشد. بنابراین شکل کمونی سیستم سیاسی نه تنها بسیج کننده و سازمانده اراده سیاسی توده های کارکن بود بلکه اجرای این اراده از طریق يك نیروی مسلح که حقیقتاً نماینده اش بود را تضمین می نمود؛ یعنی خلق مسلح. مارکس مطرح میکند که «این امر

واسطه ای منطقی را مهیا می کند که مبارزه طبقاتی از طریقش می تواند در فازهای گوناگون خود به منطقی ترین و به انسانی ترین نحو به پیش رود.» (تاکید از نویسند؛ همانجا، ص ۱۵۶).

III - ۵ : کمون پاریس فقط چند ماهی طول کشید. مارکس در جمع بندی از دلایل شکست کمون دو اشتباه را خاطر نشان ساخت. اولاً کموناردها علیه بورژوازی در حال عقب نشینی موضع تعرض را در پیش نگرفتند. ثانیاً، کمیته مرکزی قدرت خود را خیلی زود واگذار کرد تا جای خود رابه کمون بدهد. انگلس نیز همین نکته را بعدها تکرار نمود: «..... این فقدان تمرکز و اتوریته کافی بود که به بهای موجودیت کمون پاریس تمام شد. زمانیکه شما پیروز شدید هر کاری که دلتان خواست با این اتوریته می توانید بکنید اما برای نبرد باید تمامی نیروی شما پیش از هر چیز مجتمع گردد» (نامه به کارلو تراگی، درباره کمون پاریس، ص ۲۹۲) - تاکید از نویسنده) بنابراین در دیدگاه مارکس و انگلس شکست کمون ریشه در ساختار منحصر بفردش - یعنی فقدان يك ارتش دائمی، فقدان مقامات انتخابی و غیره - نداشت. در واقع می توانیم ببینیم که آنها همواره از کمون بمشابه مدل دیکتاتوری پرولتاریا دفاع می کردند. آنها بگونه ای موشکافانه مطرح می ساختند که علت شکست آن بود که کمیته مرکزی قدرت خود را خیلی زود واگذار کرد (پیش از پیروزی)؛ یعنی فقدان يك اتوریته متمرکز ضروری برای حفاظت از کمون. اینرا هم بگوئیم که مارکس و انگلس هیچگاه ارزیابی مجدد و جزء بجزء درسهای کمون را در پرتو این شکست بعهد نگرفتند و سئوالات بسیاری را بی پاسخ گذاشتند.

IV - لنین و قدرت

دولتی پرولتری

IV - ۱ : بعد از کمون پاریس، انقلاب اکتبر در روسیه فرصت تاریخی بعدی را برای متحقق ساختن دیکتاتوری پرولتاریا فراهم ساخت. تجارب تئوریک و پراتیکی کسب شده توسط حزب بلشویک، و در اینمورد تحت رهبری لنین، همچنان بمشابه مواضع اساسی جنبش بین المللی کمونیستی بر سر این مسئله باقی مانده است. پس بگذارید مفهوم لنینی از این مقوله و نیز تجارب حزب بلشویک در ارتباط با تحقق دیکتاتوری پرولتاریا را بررسی کنیم.

IV - ۲ : در دوره بعد از انقلاب فوریه در روسیه بود که بحثهای جدی بر

سر مسئله دولت و انقلاب مابین کمونیستها ظاهر گشت. لنین به این قضیه پرداخت و کوشید به سئوالاتی که از زوایای گوناگون مطرح می گشت پاسخ گفته و موضع مارکسیستی بر سر این مسئله را فرموله کند. کتاب مشهور لنین بنام «دولت و انقلاب» که نخستین بار در اوت سال ۱۹۱۷ چاپ شد نتیجه چنین تلاشهایی بود.

IV - ۳: لنین همه تحلیلهایش را بر این درک مارکسیستی از دولت استوار کرده بود که: «فقط کسی به کنه آموزش مارکس درباره دولت پی برده است که فهمیده باشد دیکتاتوری یک طبقه نه تنها برای هر گونه جامعه طبقاتی بطور اعم و نه تنها برای پرولتاریائی که بورژوازی را سرنگون ساخته بلکه برای دوران تاریخی کاملی نیز که سرمایه داری را از «جامعه بدون طبقات» یعنی از کمونیسم جدا میکند، ضرورت دارد. شکل دولت های بورژوائی فوق العاده متنوع است ولی ماهیت آنها یکی است: این دولتها هر شکلی داشته باشند، در ماهیت امر حتما همه دیکتاتوری بورژوازی هستند. دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم البته نمیتواند شکل های سیاسی فراوان و متنوع بوجود نیآورد ولی ماهیت آنها حتما یک چیز خواهد بود: دیکتاتوری پرولتاریا.» (دولت و انقلاب - کلیات آثار لنین جلد ۲۵ ص ۴۱۸)

IV - ۴: طی این دوره که به انقلاب اکتبر انجامید لنین مباحث خود را عمدتاً بر درسهای کمون پاریس طبق ارزیابی مارکس و انگلس استوار کرده بود. لنین صفت مشخصه پایه ای کمون پاریس را بدین نحو ارزیابی نمود: «لذا مثل اینست که کمون بجای ماشین دولتی خرد شده «فقط» دمکراسی کاملتری آورد که عبارت بود از: انحلال ارتش دائمی، انتخاباتی بودن کامل و قابل تعویض بودن همه صاحبان مشاغل. ولی در حقیقت امر، این «فقط» بمعنای تعویض عظیم نوعی از موسسات با نوع دیگری از موسسات است که با یکدیگر تفاوت اصولی دارند. همینجاست که یکی از موارد «تبدیل کمیت به کیفیت» مشاهده میشود: دمکراسی، به کاملترین و پیگیرترین شکل قابل تصور عملی شده، از دمکراسی بورژوازی به دمکراسی پرولتاری و از دولت (نیروی خاص برای سرکوب طبقه معین) به چیزی تبدیل می گردد که دیگر دولت بمعنای خاص آن نیست.» (همانجا ص ۴۲۴) لنین خاطر نشان ساخت که کمون در همان حال که نهادهای نمایندگی را حفظ می کرد می توانست از طریق محو تقسیم کار میان قوه مقننه و مجریه بر پارلمانتاریسم

دمکراسی بورژوائی فائق آید. (همانجا ص ۴۲۹)

IV - ۵: لنین نخصت دمکراسی طی دوره گذار را چنین مشخص نمود: «دمکراسی برای اکثریت وسیع خلق و سرکوب قهری برای استثمارگران و استثمارگران خلق یعنی محروم کردن آنان از دمکراسی - این تغییری است که دمکراسی طی گذار از سرمایه داری به کمونیسم بخود می بیند.» بعدها او رابطه دمکراسی و دولت را چنین تشریح نمود: «دمکراسی شکل دولت و یکی از انواع آن است؛ و بنابراین دمکراسی نیز مانند هر دولتی عبارت است از اعمال قهر متشکل و سیستماتیک در مورد افراد. این از یک طرف؛ و اما از طرف دیگر، دمکراسی بمعنای قبول صوری برابری بین افراد کشور و حق برابر کلیه افراد در تعیین چگونگی ساختمان دولت و اداره امور آن است. اینهم بنوبه خود با این موضوع بستگی دارد که دمکراسی در پله معینی از تکامل، اولاً طبقه انقلابی ضد سرمایه داری یعنی پرولتاریا را متحد میسازد و به وی امکان میدهد ماشین دولتی بورژوائی، حتی جمهوری بورژوائی و نیز ارتش دائمی و پلیس و دستگاه اداری را درهم شکند، خرد کند و از صفحه روزگار بزداید و ماشین دمکراتیک تری را که بهر حال هنوز ماشین دولتی است، بصورت توده های مسلح کارگری که رفته رفته بشرکت تمام خلق در میلشیا منجر خواهد شد، جایگزین آن سازد. در اینجا «کمیت به کیفیت» بدل میشود: دمکراتیسم در چنین درجه ای با خروج از چارچوب جامعه بورژوائی و آغاز تحول سوسیالیستی ارتباط دارد.» (همانجا، ص ۴۷۷)

IV - ۶: لنین نیز در پیروی از انگلس بر این نکته تأکید نمود که: «امحاء دولت به معنای امحاء دمکراسی نیز هست؛ زوال دولت بمعنای زوال دمکراسی است.» لنین زوال دمکراسی را با پیشرفت آن مرتبط دانسته و می گفت: «فقط کمونیسم قادر است دمکراسی واقعا کامل را تأمین کند و هر چه کاملتر باشد، زودتر غیر ضروری گشته و بوسیله خودش زوال خواهد یافت.» (همانجا، ص ۴۶۰) لنین این زوال یافتن دمکراسی را با پیشرفت آن مرتبط ساخت. او گفت، «تنها کمونیسم قادر است دمکراسی واقعا کاملی را فراهم سازد و هر چه کاملتر شود، زودتر ضرورتش را از کف داده و بدینترتیب زوال مییابد.» (همانجا، ص ۴۶۸)

IV - ۷: «وقتی طبقات نباشند (وقتی بین اعضای جامعه از لحاظ مناسباتشان با ابزار اجتماعی تولید

تمایزی نباشد) تنها در آن هنگام «دولت ناپدید میگردد و از وجود آزادی میتوان سخن گفت.» تنها در آن هنگام دمکراسی واقعا کامل و واقعا عاری از استثناء ممکن بوده و عملی خواهد شد. و تنها در آن هنگام دمکراسی راه زوال در پیش خواهد گرفت و علت آن، این کیفیت ساده است که افرادی که از قید بردگی سرمایه داری و از دهشت های بیشمار، وحشیگریها، نابخردیها و پلیدیهای استثمار سرمایه داری رسته اند، رفته رفته عادت خواهند کرد قواعد بدوی زندگی اجتماعی را که قرنهایست شناخته شده و طی هزاران سال در نوشته های گوناگون تکرار گردیده است بدون اعمال قهر، بدون اجبار، بدون تبعیت، بدون دستگاه ویژه برای اجبار که دولت نام دارد، مراعات نمایند.» (همانجا، ص ۴۶۷) این چگونگی تصویری بود که لنین از زوال دولت و ظهور یک سازمان نوین اجتماعی تحت کمونیسم ارائه می داد.

IV - ۸: همانند مورد کمون، اهمیت شکل شورائی سازمان سیاسی از این زاویه نگریسته می شد که پرولتاریا و توده های کارکن را قادر می ساخت که «ارگانهای قدرت دولتی را مستقیماً بدست خویش بگیرند بدان خاطر که آنها خود می باید این نهادهای قدرت دولتی را تشکیل دهند.» (کلیات آثار لنین جلد ۲۳ ص ۳۲۶) لنین گفت: «خلق به یک جمهوری نیاز دارد تا توده ها طبق روشهای دمکراسی آموزش یابند؛ ما نه فقط به انتخابات طبق میانی دمکراتیک نیاز داریم، بلکه به ساختن کل اداره دولتی از پائین توسط خود توده ها محتاجیم. به شرکت موثر آنها در هر گام زندگی، به نقش فعال آنها در اداره امور نیازمندیم.» (کلیات آثار لنین، جلد ۲۴ ص ۱۸۱) (تأکیدات از ماست) لنین به پیروی از مارکس مرتباً بر اهمیت انحلال ارتش دائمی و نشان دادن خلق مسلح بجای آن بمشابه ابزار کشیدن توده ها به کار اداره جامعه و رفع خطر احیاء، تأکید می کرد.

V - شوراها و پراتیک

دیکتاتوری پرولتاریا

V - ۱: لنین برنامه عملی همه جانبه کسب قدرت توسط طبقه کارگر را در تزه های معروف آوریل خود همراه با این شعار پر طنین به پیش نهاد: «همه قدرت بدست شوراها» او مشخص کرد که قدرت نوین یک جمهوری پارلمانی نخواهد بود، «بلکه یک جمهوری شوراهاى نمایندگان کارگران، کارگران کشاورزی و دهقانان در سراسر کشور از

بالا تا پائین خواهد بود.» (کلیات آثار لنین، جلد ۲۴ ص ۲۳) لنین کوشید جوانب مهم قدرت دولتی پرولتری که تحت کمون پاریس بظهور رسیده بود - بغیر از اصل حق رای همگانی - را بکار بندد. هرچند انحلال ارتش دائمی در اصول پذیرفته شد اما این اصل نیز نتوانست بعمل در آید.

۷ - ۲: این برنامه کلی برای کسب قدرت توسط دومین کنگره سراسری نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان روسیه که بتاريخ ۲۶ - ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ تشکیل گشت، به اجرا گذاشته شد. کنگره قدرت را بدست گرفت و حکم داد که «همه قدرت در مناطق می باید به شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان انتقال یابد تا نظم انقلابی واقعی تضمین گردد.» (کلیات آثار لنین، جلد ۲۶ ص ۲۴۷) انتقال اراضی از دست مالکان اراضی به کمیته های دهقانی، حفاظت از حقوق سربازان از طریق اعمال دموکراسی کامل در ارتش، برقراری کنترل کارگری بر تولید، تضمین فراخواندن مجلس موسسان در مهلت تعیین شده و غیره نیز مقرر گشته بود.

۷ - ۳: سیستم سیاسی که بدین طریق بنا گشته بود حول محور شوراهای بمشابه ارگانهای قدرت سیاسی متمرکز بود. سیستم نمایندگان به نسبت رای، همراه با حق عزل به تصویب رسیده بود. يك بحران مهم در ارتباط با وعده فراخواندن مجلس موسسان، در سیستم بروز کرد. این خواسته و وعده ای بود که کمونیستها قبل و بعد از انقلاب مدافعتش بودند. مجلس موسسان که بلافاصله بعد از انقلاب برگزیده شد هنوز اوضاع پیش از انقلاب را نمایندگی می کرد. بنابراین آماده پذیرش آتوریته نوین شوراهای و کمیته مرکزی اجرائیش نبود.

۷ - ۴: تحت چنین شرایطی بلشویکها تصمیم به بیرون کشیدن هیئت نمایندگی خود از مجلس موسسان گرفتند. این کاری قابل توجه بود بدین مفهوم که قدرت شوراهای که توسط انقلاب بظهور رسیده بود واقعا اراده سیاسی اکثریت وسیع خلق را نمایندگی می کرد، و این تغییر کیفی می باید در مجلس موسسان بازتاب می یافت. سرانجام کمیته مرکزی شوراهای سراسر روسیه با يك حکم مجلس موسسان را منحل ساخت. با این کار تغییر در سیستم سیاسی نوین به نقطه پر اهمیتی رسید؛ و همزمان این قدرت با مصافهای نوین مواجه گشت.

۷ - ۵: لنین در يك بیانیه مهم سیاسی که چند ماه بعد از انقلاب منتشر

شد تشریح نمود که «خصیلت سوسیالیستی شوراهای، یعنی دموکراسی پرولتری آتطور که مشخصا امروز اعمال می شود پیش از هر چیز از این واقعیت سرچشمه می گیرد که رای دهندگان مردم کارکن و استنمار شده هستند و بورژوازی از حق رای محروم است. ثانیاً از این واقعیت سرچشمه می گیرد که تمامی تشریفات و موانع انتخاباتی محو گشته اند، خلق خود نحوه و زمان انتخابات را تعیین می کند و کاملاً در عزل هر يك از افراد انتخاب شده آزاد است...» (کلیات آثار لنین، جلد ۲۷ ص ۲۷۲)

۷ - ۶: او جنبه دیگر سیستم نوین را مشخص نمود: «دیکتاتوری کلمه بزرگی است و کلمات بزرگ را نباید بدون دقت بکار برد. دیکتاتوری يك حاکمیت آهنین است؛ حکومتی که در سرکوب استنمارگران و اوباش، شجاع و چابک و بیرحم است.» (کلیات آثار لنین، جلد ۲۷، ص ۲۶۵) لنین در پاسخ به اتهام کائوتسکی مبنی بر اینکه سیستم شوروی دیکتاتوری بوده و دموکراتیک نیست تاکید کرد: «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا حاکمیتی است که بوسیله استفاده از قهر توسط پرولتاریا علیه بورژوازی بدست آمده و حفظ گشته است؛ حاکمیتی است که هیچ قانونی آنرا محدود نمی کند.» (کلیات آثار لنین، جلد ۲۸، ص ۲۳۶) بعلاوه لنین بحث کائوتسکی مبنی بر اینکه طبقه فقط اداره کننده است و نه حکومت کننده را رد کرد و مثالهایی تاریخی از اینکه چگونه طبقات هم اداره کننده بودند و هم حکومت کننده را خاطر نشان ساخت. در اینجا بحث لنین بر این فرض استوار بود که دیکتاتوری پرولتاریا سیستمی است که در آن طبقه کارگر خود حکومت می کند.

۷ - ۷: اما سیستم سیاسی نوین تدریجاً تحت کنترل حزب کمونیست قرار گرفت. لنین این اوضاع را چنین تشریح کرد: «آنچه اتفاق می افتد این است که حزب، پیشاهنگ پرولتاریا را در خود جای میدهد، و این پیشاهنگ دیکتاتوری پرولتاریا را اعمال می کند. دیکتاتوری نمی تواند اعمال شود یا وظایف حکومتی نمی تواند به اجرا در آید بدون آنکه موسساتی نظیر اتحادیه های کارگری موجود باشد. این وظایف می باید با وساطت نهادهای خاص طراز نوین، مثلاً شوراهای به اجراء درآید... کل این شبیه به عملکرد چرخ دنده هاست... بدون شماری از تسمه نقاله ها که پیشاهنگ را به توده طبقه پیشرو و طبقه پیشرو را به توده مردم کارکن ربط دهد، این دستگاه کار نمی کند.» (کلیات

آثار لنین، جلد ۳۲، ص ۲۱ - ۲۰) ۷ - ۸: بعداً لنین قاطعانه نقش حزب کمونیست را چنین اعلام نمود: «بعد از دوسال و نیم که از قدرت شورائی می گذرد ما در انترناسیونال کمونیستی به جهان اعلام کردیم که دیکتاتوری پرولتاریا کار نخواهد کرد مگر از طریق حزب کمونیست.» (کلیات آثار لنین، جلد ۳۲، ص ۱۹۹) بدین ترتیب حلقه دایره بسته می شود. برنامه عملی استقرار دیکتاتوری پرولتاریا که با شعار جذاب «همه قدرت بدست شوراهای» آغاز شده بود، با این واقعیت که دیکتاتوری پرولتاریا از طریق حزب کمونیست اعمال میشود و شوراهای صرفاً به چرخ دنده هائی در ماشین بدل گشته اند به پایان می رسد. هر چند انتقاد کائوتسکی از زاویه پارلمانتاریسم بورژوائی صورت می گرفت، اما این واقعیتی است که در شرایط کنونی جهان، زمانی که يك نظام سیاسی کیفیتاً نوین آنگونه که در يك دیکتاتوری پرولتری واقعی تصور می شد به يك واقعیت تاریخی مبدل نگشته است، این طبقه نیست که واقعا حکومت می کند، بلکه حزبش است.

۷ - ۹: موضعی که لنین در ارتباط با حزب و دیکتاتوری پرولتاریا اتخاذ کرد تفاوت چندانی با موضع استالین و عملکرد وی نداشت. استالین مطرح ساخت که دیکتاتوری پرولتاریا «در جوهر خود» همان دیکتاتوری حزب است و در اعمال این دیکتاتوری، حزب از شوراهای همانند اتحادیه های کارگری، انجمن جوانان و غیره، صرفاً بمشابه تسمه نقاله استفاده می کند. (رجوع کنید به: درباره مسائل لنینیسم، آثار منتخب، جلد ۸، ص ۳۹ - ۱۴) از همین موضع، خصیلت و جریان رشد روند بوروکراتیزه شدن و ظهور طبقات نوین بسادگی قابل ردیابی است. تحت يك چنین ساختار سیاسی، فقدان يك سیاست آگاهانه برای تحدید حق بورژوائی و اتکاء فزاینده به انگیزه های مادی برای افزایش تولید، بنیان اقتصادی سرمایه داری بوروکراتیک را ریخت؛ و زمانیکه ما به مرحله ای می رسیم که مائو در می یابد تحت دیکتاتوری پرولتاریا، بورژوازی از درون خود حزب سر بلند می کند، تصویر کامل می شود.

۷ - ۱۰: در اینجا مهم است به انتقاد تروتسکی از استالین اشاره شود. این انتقاد به هیچیک از سئوالات اساسی پیشاروی دیکتاتوری پرولتاریا پاسخ نمی داد. انتقاد وی از بوروکراتیزه شدن به هیچگونه فهم پایه ای از مسائل مقابل پای کل سیستم سیاسی تحت دیکتاتوری پرولتاریا نمی انجامید. برعکس او نیز از

خط رشد نیروهای مولده که توسط استالین به اجراء درآمد دفاع می کرد و آنجا که به اختلاف مهم بین استالین و تروتسکی بر سر ساختمان سوسیالیسم در يك کشور مربوط می شود، حق با استالین بود.

VI - انتقاد رزا

لوکزامبورگ

VI - ۱: رزا لوکزامبورگ در پیش نویس ناکامل و پرداخت نشده اش بر سر انقلاب روسیه که در زندان نگاشته شده انتقادات تیز بسیاری در مورد بسیاری مسائل پایه ای مربوط به انقلاب اکتبر را مطرح ساخته است، او می نویسد: «اشتباه اساسی تئوری لنین - تروتسکی در اینجاست که این دو هم نظیر کائوتسکی دیکتاتوری را در مقابل دمکراسی قرار می دهند. «دیکتاتوری یا دمکراسی» این طریقی است که مسئله توسط بلشویکها و کائوتسکیستها طرح می شود. طبیعتاً کائوتسکی تصمیم گرفته که مدافع «دمکراسی» باشد یعنی دمکراسی پورژوائی. به همین خاطر او به ضدیت با آلترناتیو انقلاب سوسیالیستی بر می خیزد. در طرف دیگر لنین و تروتسکی قرار دارند که مدافع دیکتاتوری در ضدیت با دمکراسی بوده و بنابراین طالب دیکتاتوری مثنی افراد می باشند؛ یعنی طالب دیکتاتوری بر مبنای مدل پورژوائی. اینها دو قطب متضادند که به یکسان از يك سیاست سوسیالیستی راستین فاصله بسیار دارند...» (رزا لوکزامبورگ سخن میگوید، نیویورک ۱۹۷۰، ص ۳۹۳)

VI - ۲: نظر لوکزامبورگ این است که مدل دیکتاتوری پرولتاریای پیاده شده تحت رهبری لنین و تروتسکی بعد از انقلاب اکتبر در واقع در پی حذف خود دمکراسی بوده است؛ تحت این عنوان که «نهادهای دمکراتیک انتخاباتی خصلتی در دسر آفرین دارند» تیغ تیز انتقاد وی تا مسئله مرکزی مربوط به دیکتاتوری پرولتاریا پیش می رود: «مطمئناً هر نهاد دمکراتیکی محدودیتها و کمبودهای خود را دارد - مانند تمامی نهادهای بشری. اما راه چاره ای که تروتسکی و لنین پیدا کرده اند یعنی حذف خود دمکراسی، بدتر از آن مرضی است که خیال معالجه اش را دارند؛ چرا که درست راه را بر آن منبع زنده ای که تنها سرچشمه تصحیح تمامی محدودیتهای ذاتی نهادهای اجتماعی است، می بندد. این منبع، زندگی سیاسی فعال، نامحدود و پر انرژی وسیعترین توده های مردم است.» (همانجا، ص ۳۸۷)

VI - ۳: نقض اساسی نظام شوروی توسط رزا لوکزامبورگ بدین نحو برملا میگردد: «آن آزادی که فقط برای هواداران حکومت، فقط برای اعضای يك حزب باشد هر چقدر هم که شمارشان بسیار باشد بهیچوجه آزادی نیست. آزادی همیشه و منحصرآزادی برای کسی است که بگونه ای دیگر فکر میکند. بخاطر مفهومی تعصب گرایانه از «عدالت» بلکه بدان خاطر که تمامی خصائل آموزنده، سالم و پالایش دهنده آزادی سیاسی به این صفت ممیزه اساسی وابسته است و اگر آزادی به يك امتیاز خاص تبدیل شود کارائی خود را از دست خواهد داد.» (همانجا، ص ۳۹۰ - ۳۸۹)

VI - ۴: رزا لوکزامبورگ در ضدیت با این نظریه لنین که سیستم شورائی دمکراسی پرولتری يك میلیون بار بهتر از دمکراسی پورژوائی است، به ارزیابی از اوضاع تحت دیکتاتوری پرولتاریا اعمال شده توسط بلشویکها پرداخت: «لنین و تروتسکی بجای نهادهای نمایندگی که توسط انتخابات عمومی توده ای ایجاد شده اند، فقط شوراها را بعنوان تنها نماینده واقعی توده های زحمتکش نشانند، اما با سرکوب زندگی سیاسی در سراسر کشور، حیات شوراها نیز بیش از پیش فلج خواهد شد. بدون انتخابات عمومی، بدون آزادی نامحدود مطبوعات و اجتماعات، بدون برخورد آزادانه عقاید، زندگی در نهادهای عمومی به پایان میرسد و صرفاً به شبه زندگی تبدیل میشود که در آن فقط بوروکراسی بمشابه يك عنصر فعال بر جای مانده است. حیات عمومی تدریجاً به خواب می رود و چند دوچین رهبر حزبی که از انرژی پایان ناپذیر و تجربه نامحدود برخوردارند رهبری میکنند و حکم میرانند.» (همانجا، ص ۳۹۱)

VI - ۵: رزا لوکزامبورگ انتقاداتی جدی در مورد گرایش اساسی رهبری بلشویک مطرح میسازد: «آن فرض مسلم که مبنای تئوری دیکتاتوری لنین - تروتسکی است، چنین است: اینکه تحول سوسیالیستی چیزی است که بر مبنای يك فرمول حاضر و آماده که در جیب حزب انقلابی قرار دارد به انجام خواهد رسید و فقط کافیست که این فرمول با انرژی تمام به اجراء گذاشته شود. متأسفانه یا شاید خوشبختانه قضیه اینطور نیست. تحقق سیاسی سوسیالیسم بمشابه يك سیستم اقتصادی، اجتماعی و قضائی، با يك مشت نسخه های از پیش آماده که فقط باید بکار بسته شوند بسیار فاصله داشته و کاملاً در پرده های مه آلود آینده پنهان است. آنچه ما در

برنامه خود صاحبش هستیم هیچ نیست مگر برخی نشانه های مهم که جهت عمومی را بدست ما داده تا بتوانیم اقدامات ضروری را انجام دهیم و شواهد عمدتاً خصلت منفی را نشان میدهند.» (همانجا، ص ۳۹۰)

VI - ۶: رزا لوکزامبورگ انتقادات بسیار دیگری نیز علیه سیاست بلشویکها در مورد ملیتها، سیاست دهقانی، مجلس موسسان و غیره ارائه داده بود. اما بعد از خروج از زندان و کسب اطلاعات مستقیم درباره اوضاع روسیه برخی از آن انتقادات را پس گرفت و در مورد برخی دیگر سکوت اختیار کرد. او دشواریهای ناشی از اعطای آزادی نامحدود به دشمنان را دریافت، با این وصف، برخی ملاحظات وی بر سر مسائل پایه ای نظیر دمکراسی تحت دیکتاتوری پرولتاریا از اهمیت و عمومیت گسترده برخوردار است. در حالی که موضع وی بر سر مسئله ملی همچنان [کلمه ناخواناست - جهانی برای فتح] باقی مانده است.

VII - مائو، دولت

دمکراتیک نوین و انقلاب

فرهنگی

VII - ۱: اقدام مائو برای راه گشودن به يك مبارزه سالم ایدئولوژیک و سیاسی درون حزب کمونیست مبارزه دو خط را به سطحی عالیتر تکامل داد و به ایجاد فضائی نوین یاری رساند. به همین ترتیب تلاش وی برای ساختن دولت دمکراتیک نوین با جبهه متحد وسیع از طبقات گوناگون تحت رهبری طبقه کارگر نیز يك نقطه عزیمت و تکاملی منطبق با اوضاع متفاوت در يك شرایط نیمه مستعمراتی بود.

VII - ۲: اما علیرغم همه این راهگشائی های مهم اکنون میتوانیم ببینیم که دیکتاتوری دمکراتیک نوین خلق که بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب در چین برقرار شد و یا دیکتاتوری پرولتاریا که بدنال آن آمد هیچ پیشرفت مهمی نسبت به چارچوب بنا شده توسط لنین و استالین را رقم نزد. تا آنجا که دولت دمکراتیک نوین بمشابه يك جبهه متحد از نیروهای طبقاتی گوناگون تشکیل شده بود، برخی احزاب سیاسی دیگر غیر از حزب کمونیست نیز در آن شرکت داشتند. اما همه این احزاب رهبری و آتوریته حزب کمونیست را قبول کرده بودند. بنابراین در واقع اوضاع زیاد با وجود يك دولت تحت حاکمیت تک حزبی تفاوت نداشت. این

۱۳۳۱
۱
۱۷
ف.ا.
نظریات
برای
تجربه

یعنی استفاده از همان چارچوب قدیمی دیکتاتوری پرولتاریا. چنین برخوردی بگونه ای بس امرانه جلوه کرد و بهمین خاطر حتی محتوای ضد بوروکراتیک انقلاب فرهنگی نیز بد جلوه داده شد.

VII - ۷: بدون شك انقلاب فرهنگی با همه محدودیت‌هایش به جامعه چین كمك کرد تا آنجا که تکامل سیاسی اش اجازه میداد جهشی کند. اگر چه رهروان سرمایه داری قادر به کسب قدرت سیاسی شدند، مباحثات، تحقیقات و روندهای سیاسی که طی دوران بعد از انقلاب فرهنگی رو آمد وضعیت را مشخص ساخته بود. هرچند اطلاعات کاملی درباره تمامی این تحولات در دست نیست، اما اطلاعات موجود نشان میدهد که بحث‌های عمیقی بر سر مسائل سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا در چین آغاز گشته بود. این تحولات همچنین جوانب مثبت و منفی خود انقلاب فرهنگی را آشکار میسازد؛ خصوصا این واقعیت که کل این تجربه درون چارچوب درك قدیمی از دیکتاتوری پرولتاریا محدود گشته بود - خود در برابر مسائل جدید را به اثبات رسانده است.

IX - اشتباه اساسی

IX - ۱: بررسی ما نشان می دهد، دیکتاتوری پرولتاریا تا آنجا که در کشورهای سابقا سوسیالیستی از زمان انقلاب اکتبر به اجرا در آمده، همگی بجای تکامل بسمت يك سیستم واقعی دیکتاتوری پرولتاریا به دیکتاتوری حزب انجامیده است؛ هر چند درسهای مثبت بسیاری در این تجارب وجود دارد که باید توسط طبقه کارگر جذب شود. کل سیستمی که مستقر شده و تکامل یافته عمدتا بر درك و پراتیک که توسط لنین به پیش گذاشته شده استوار بوده است، حتی مائو هم نتوانست از این چارچوب اساسی خارج شود. بنابراین حالا ما باید دریابیم که لنین کجا و چگونه به خطا رفت.

IX - ۲: همانطور که خاطر نشان ساختیم لنین خود را کاملا بر تجربه کمون پاریس بنابه روایت و ارزیابی مارکس و انگلس متکی ساخت تا بتواند مفهوم و پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا را تدوین کند. به همین خاطر بود که وقتی کارگران در روسیه يك شکل جدید از سازمان - شوراها - را طی انقلاب ۱۹۰۵ بظهور رساندند، لنین فوراً از آن بمثابه يك شکل سازمانی که میتواند منطبق بر نیازهای ساختار دولتی پرولتری آینده باشد، بدفاع برخاست.

بوروکراتیزاسیون موجود تحت دیکتاتوری پرولتاریا بود. چون این مبارزه يك خیزش خودبخودی توده ها بود، انحرافات آتارشیستی آن نیز کاملا طبیعی بود. اما آنچه میباید انجام میشد سیستماتیزه کردن تمامی این درسهای در يك سیستم نوین سیاسی و شکل مبارزاتی برای به اجراء گذاشتن تحت دیکتاتوری پرولتاریا بود. ولی متأسفانه نمی توانیم چنین تحول مثبتی را طی دوران حیات مائو مشاهده کنیم. همانطور که در مباحثات مائو با چان چون چیاو در ارتباط با کمون شانگهای می بینیم او هیچ پاسخ جدیدی برای مسئله پایه ای که طی انقلاب فرهنگی در مقابلشان قرار گرفت، نداد. در عوض، او به این موضوع برمیگردد که آتوریتته نهائی حزب، حافظ دیکتاتوری پرولتاریا است. این انعکاسی از همان نگرانی قدیمی است که از زمان درسهای تلخ شکست کمون پاریس مرتباً به سراغ کمونیستها می آید. سردرگمی مائو در این گفته آشکار است: «راجع به شکل قدرت سیاسی شورائی؛ هنگامی که این امر مادیت می یابد، لنین به شوق آمده و حکم میدهد که این خلقت فوق العاده ای توسط کارگران، دهقانان و سربازان است و يك فرم جدید دیکتاتوری پرولتاریا می باشد. با این وجود، لنین این را پیش بینی نکرد که اگرچه کارگران، دهقانان و سربازان می توانند از این شکل قدرت سیاسی استفاده کنند اما بورژوازی هم میتواند؛ خروشچف هم می تواند. بنابراین شوراها کنونی از شوراهاى لنین به شوراهاى خروشچف تغییر ماهیت یافته است.» (تاکیدات از نویسنده است.) در اینجا، نکته عمده مورد نظر مائو این است که، مهم شکل ساختار دولتی نبوده بلکه طبقه ای است که قدرت را کسب میکند. این حرف نشان میدهد که تاکید مارکس بر شکل نوین دولت تحت دیکتاتوری پرولتاریا تقریباً بطور کلی فراموش گشته است.

VII - ۶: انقلاب فرهنگی نتوانست دیوارهای این محدودیت را بشکند. برعکس، خود نیز همین محدودیت را بروز داد. انقلاب فرهنگی فقط بواسطه رهبری مائو امکان پذیر شد و خارج از ساختار سیاسی موجود تکامل یافت. هرچند مائو خاطر نشان ساخت که طی کل دوران سوسیالیسم نیاز به انقلابات فرهنگی بسیار است، روشن است که این انقلابات در فقدان سیستمی که ضامن آنها باشد تداوم نخواهد یافت؛ و مائو و دیگر رهبران سوسیالیسم در چین نتوانستند چنین سیستمی را ایجاد یا ترسیم کنند. تلاش آنها برقراری يك دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی بود،

یکی از دلایل پیشروی آسان از دیکتاتوری دمکراتیک نوین خلق بسوی دیکتاتوری پرولتاریا بود.

VII - ۳: بنابراین مشکلات پایه ای پیشروی اتحاد شوروی در زمان لنین و استالین، مثلاً فقدان يك سیستم سیاسی که خلق بتواند مستقیماً در آن شرکت کرده و اراده سیاسی خود را اعمال کند و یا اجتماعی کردن ابزار تولید که به تمرکز و بوروکراتیزه شدن کل سیستم انجامید، تماماً در چین نیز خودنمایی میکرد. بدین ترتیب همان پرورسه احیای سرمایه داری که در آنزمان به يك مرحله پیشرفته در اتحادشوروی رسیده بود در چین نیز آغاز گشت.

VII - ۴: مائو توانست به جدی بودن اوضاع پی ببرد. او در سطح تئوریک به تحقیق پرداخت و اقداماتی نیز در سطح پراتیک برای خروج از این اوضاع انجام داد. تئوری ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا يك راهگشائی مهم در این جهت بود. (لنین نیز پیش از آن به ارائه این موضع پرداخته بود که مبارزه طبقاتی به اشکال گوناگون طی دوران دیکتاتوری پرولتاریا ادامه خواهد یافت. اما وی نتوانست این موضع را همانند مائو تکامل دهد و شیوه های نوین مبارزه برای دست و پنجه نرم کردن با مسئله را نظیر وی بیابد.) پیشرفت مائو در مورد مسائل دیگر تئوریک نیز عمیق بود. او موضع تقلیل گرایی اقتصادی رهروان سرمایه داری که در تئوری نیروهای مولده متجلی میشد را تشخیص داد. تاکید وی بر انقلاب در روبنا و نیز در مناسبات تولیدی و شعار وی طی انقلاب فرهنگی - شعارهایی نظیر «سیاست را در مقام فرماندهی قرار دهید»، «مبارزه طبقاتی را بمثابه حلقه کلیدی در دست بگیرید»، «انقلاب را درك کنید، تولید را بالا ببرید» و غیره - تماماً بمعنای جدائی از تفکر مسلط بر جنبش کمونیستی تا آنزمان بود. در واقع او هنگامی که عرصه های مبارزه در روبنا و در مناسبات تولیدی را تشخیص داد، به جنبه تعیین کننده مسئله نزدیکتر گشت. به همین ترتیب او این واقعیت را دریافت که قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر و دیگر توده های زحمتکش خلق قرار ندارد. اینجا بود که وی به جنبه تعیین کننده مسئله سپردن قدرت سیاسی بدست خلق پی برد.

VII - ۵: او صراحتاً اذعان داشت که راه و پاسخ آماده ای برای مسئله در دست نمیباشد. همانطور که مائو خاطر نشان کرد توده ها این شکل نوین مبارزه، یعنی انقلاب فرهنگی را، پروراندند. این در واقع مبارزه ای علیه ساختارهای

IIX - ۳ : بر چنین زمینه ای بود که لنین شعار بس مهم انقلاب اکتبر یعنی «همه قدرت بدست شوراها» را مطرح کرد. او در مهمترین اثر تئوریکش درباره دولت - بنام «دولت و انقلاب» - شوراها را بمشابه شکل عمده ارگان سیاسی پرولتاریا و دیگر بخشهای خلق ترسیم نمود. او سیستم سیاسی که از طریق شوراها نمایندگان کارگران، دهقانان و سربازان کار می کنند را به چیزی شبیه به کمون پاریس ترسیم کرد.

IIX - ۴ : در ساختار سیاسی کمون پاریس حزب کمونیست هیچ نقش مستقیم بعهده نداشت، اما مارکس بهنگام ارزیابی از شکست کمون به این واقعیت اشاره کرد که کمیته مرکزی زودتر از موعد قدرت خود را به کمون واگذار نمود. این بدان معناست که کمیته مرکزی می بایست برای يك دوره کوتاه که جهت شکست دشمنان و تضمین کارکرد دولت پرولتری نوین کفایت کند، قدرت سیاسی را در دست خود نگاه می داشت. اما روشن نیست که مارکس چگونه به نقش کمون در رابطه با این نقش نوین محوری کمیته مرکزی طی دوران گذار می نگریست. این نیز روشن نیست که چگونه این اوضاع به وضعیتی که حزب در آن نقش مرکزی نداشته باشد می توانست تکامل یابد.

IIX - ۵ : اینکه در شمای کلی دیکتاتوری پرولتاریا که توسط لنین در «دولت و انقلاب» ارائه شده، هیچ اشاره ای به نقش حزب نشده، جالب توجه است. این می تواند متأثر از ساختار سیاسی کمون پاریس باشد. اما در روسیه، بر خلاف کمون پاریس، حزب بواسطه اینکه بعنوان پیشاهنگی که منافع طبقاتی پرولتاریا را نمایندگی میکند تکوین یافته بود، الزاماً طی دوران انقلاب اکتبر نقشی حیاتی ایفاء نمود. پس، این سؤال تئوریک مهم آن دوران بود و باید پاسخ می گرفت، بی توجهی کامل لنین به این مسئله آن لغزش جدی بود که به اشتباه اساسی در تکامل درک از دیکتاتوری پرولتاریا انجامید.

IIX - ۶ : بعد از کسب قدرت در اکتبر، کنگره شوراها به آتوریت رسمی قدرت سیاسی نوین بدل گشت، اما در واقع امر، حزب از پشت صحنه نقش حیاتی در ارائه تمامی سیاستها و تاکتیکهای مهم ایفاء می نمود. اگرچه نقش مشخص حزب در ساختار دولتی نوین معین نگشته بود، اما در عمل شوراها را کنترل می کرد.

IIX - ۷ : بنابراین تحت فشار شرایط، در مواجهه با تهدیدات خارجی و داخلی، حزب مجبور شد که نقش مرکزی را بعهده گیرد و شوراها را به پشت

صحنه براند. لنین علناً به این اوضاع اذعان داشت و با گفتن اینکه پرولتاریا فقط از طریق حزب میتواند دیکتاتوری را اعمال کند به توجیه آن می پرداخت. لنین بخاطر توجیه این نقش جدید حزب، حتی به انحطاط طبقه کارگر و اینکه امکان حاکمیت کردن بمشابه يك طبقه را از آن سلب کرده، اشاره نمود. بعلاوه لنین این مسئله را بعنوان يك مشکل خاص روسیه مطرح ساخت و با طرح این اصل که فقط حزب می تواند دیکتاتوری را اعمال کند به آن بعدی جهانشمول بخشید. بدین ترتیب لنین درست به جهت متضاد آنچه مارکس گفته بود، رسید.

IIX - ۸ : نقطه عزیمت پایه ای برای سیستم دیکتاتوری پرولتاریا پیشاپیش توسط مارکس در جریان جمعبندی از درسهای کمون پاریس بدین ترتیب مشخص گشته بود - «جذب دوباره قدرت دولتی توسط جامعه بمشابه نیروی حیاتی خود آن» اما لنین به مسائل مربوط به عملی کردن این درک توجهی نکرد و بنابراین نتوانست در درک موجود از قدرت سیاسی گسستی کیفی انجام دهد. اگر چه او از نمایندگان شوراها بمشابه ماموران قابل عزل قدرت سیاسی صحبت می کرد و از ایجاد دولت نوین توسط خلق مسلح سخن می راند اما در پراتیک هیچ گام کنکرتی برای متحقق ساختن آنها به پیش برداشته نشد. نیروی غیرقابل اجتناب شرایط را شاید بتوان بمشابه عامل بازدارنده در این امر مطرح ساخت؛ اما ما هیچ گواهی در دست نداریم که نشان دهد لنین کوچکترین توجه جدی به این مسئله پایه ای مبذول داشته باشد. او ضرورت برپائی يك سیستم سیاسی کیفیتاً نوین تحت دیکتاتوری پرولتاریا را درک نکرد. از سوی دیگر، تلاش کلی وی این بود که این دگرگونی را باتغییر رهبری دولت از بورژوائی به پرولتری به وسیله حزب صورت دهد.

IIX - ۹ : در واقع ساختار دولت پرولتری نوین که توسط مارکس و انگلس ترسیم شده بود هیچ ربطی با ساختار موجود دولت بورژوائی نداشت. این مسئله بخوبی در اظهاریه فوقاً ذکر شده از مارکس (جذب دوباره...) و در اظهاریه زیرین از انگلس منعکس گشته است: «پرولتاریا قدرت را کسب میکند و... سپس بر خود بمشابه پرولتاریا نقطه پایان می نهد... و بدین ترتیب بر دولت نیز بمشابه دولت پایان می بخشد.» (آنتی دورینک) این نقطه عزیمت دولتی است که خود به ضامن جذب دوباره قدرت دولتی توسط جامعه بدل میگردد - دولتی که به دولت به شیوه سنتی اش

پایان می بخشد. چگونه پرولتاریا به چنین هدفی که در برگیرنده تضادهای داخلی عمیقی است، دست یابد؟ دو گام عملی توسط کمون پاریس برداشته شد: يك سیستم که توسط ماموران قابل عزل دولتی اداره میشود و دیگری جایگزین کردن خلق مسلح بجای ارتش دائمی.

IIX - ۱۰ : اما اگر ما واقعا در پی گسستی کیفی از درک موجود از قدرت سیاسی هستیم باید در قوای محرکه اش تعمق کنیم. طبقه مسلط در يك جامعه طبقاتی، قدرت سیاسی را با ادعای نمایندگی کل جامعه بکار می برد. این بازتاب تضادی میان اراده سیاسی طبقه حاکم و اراده سیاسی جامعه بطور کل است. برای حل این تضاد است که قدرت در ساختار دولتی تمرکز می یابد و توسط طبقه حاکم بمشابه قدرت اجرایی اش بکار برده میشود. بنابراین این تمرکز اراده سیاسی طبقه حاکم تحت لوای اراده سیاسی کل جامعه در شکل کنکرت دولت خصوصاً در قدرت مسلح آن، صفت ممیزه قدرت سیاسی در جامعه طبقاتی از دیر باز بوده است. پرولتاریا در پی گسست کیفی از این ساختار است. او می باید روندی را آغاز کند که جامعه را بطور کل به جذب دوباره این قدرت متمرکز قادر سازد؛ و جایگزینی ارتش دائمی با خلق مسلح يك گام اولیه مشخص در این جهت است. در فقدان يك سیستم کامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که ضامن این جذب دوباره باشد، خود این گام به تنهایی نخواهد توانست به هدف یاد شده خدمت کند. در کل این روند، شرایط و ساختارهایی می باید ایجاد شود که اراده سیاسی کل جامعه بتواند بطور مستقیم بدون وساطت يك دولت بروز یابد و متحقق گردد. فقط بعد از این است که پرولتاریا میتواند به هدف خود یعنی جامعه ای که در آن دولت ناپدید میشود، دست یابد. اگر پرولتاریا نتواند چنین آلترناتیوی را برای سیستم سیاسی ارائه دهد نخواهد توانست هیچ گسست کیفی از سیستم بورژوائی موجود انجام دهد.

IIX - ۱۱ : در اینجا است که کل سیستم عملاً موجود دیکتاتوری پرولتاریا از زمان لنین تا مائو رفوزه شد. کل سیستم حول ایده کسب و حفظ قدرت سیاسی از طریق يك ساختار متمرکز دولتی می چرخید. این امر نه فقط روند جذب دوباره قدرت را به جریان نینداخت، بلکه برعکس به تمرکز بیشتر قدرت انجامید. البته طی انقلاب فرهنگی، مائو کوشید که این جهت را تغییر دهد اما نتوانست پیشرفت کیفی صورت دهد زیرا خود نتوانست از چارچوب اساسی پیشاپیش مستقر شده

۱۳۷۱ - ۱۷
فصل ۱۱
سیاسی

بیشتر رشد کرده و شرایط مساعدی را برای تحول همه جانبه فرد بوجود خواهد آورد - هر چند درون مناسبات متناقض بین فرد و جامعه.

IX - ۵ : دمکراسی پرولتری در اساس يك ديكتاتوری پرولتاریا است؛ بدین مفهوم که منافع طبقاتی پرولتاریا و رهائش از طریق رهائی کل بشریت را هدف قرار داده و از طریق این سیستم بدان میتوان رسید. آن سیستم اقتصادی و سیاسی که فوقاً ترسیم شد تضمین کننده دستیابی به چنین هدفی است. يك چنین سیستم اجتماعی فقط در صورتی میتواند موجودیت یابد و حفظ شود که اکثریت خلق آنرا بمشابه چیزی متعلق بخود قبول کند و از آن به محافظت برخیزد. بدین ترتیب نقش حزب کمونیست در این روند کلی اساساً متفاوت از آنچه تاکنون شناخته شده و بعمل در آمده، خواهد بود. حزب کمونیست نماینده منافع واقعی پرولتاریا بعنوان پیشروترین طبقه است و بدون شك نقش پیشاهنگ را در رهبری مبارزه خلق علیه سیستم ارتجاعی بورژوازی موجود و جهت نابودی این سیستم و آفریدن و برقراری سیستم نوین دمکراتیک پرولتری ایفا خواهد کرد. بعلاوه حزب کمونیست - از طریق سیاسی کردن خلق در این دوره، بسیج آنها در جهت دفاع از این سیستم و تکامل آن - يك نقش بسیار فعال سیاسی در تضمین سیستم سیاسی مورد نظرش ایفاء خواهد نمود. اما بقای این سیستم سوسیالیستی نوین به نقش حفاظت کننده حزب کمونیست وابسته نخواهد بود. این سیستم فقط در صورتی که آزمون تاریخ را از سر بگذراند بقا خواهد یافت.

IX - ۶ : در پرتو ارزیابی از دلیل اساسی انحرافات جدی در مورد مفهوم و عملکرد ديكتاتوری پرولتاریا از زمان لنین تا کنون ما می باید به این نتیجه برسیم که پراتیک کلی ديكتاتوری پرولتاریا و تجربه ساختمان سوسیالیسم با انحرافات جدی رقم خورده است. سوسیالیسم بمشابه يك سیستم اجتماعی نوین که از دل کهنه سر بلند می کند محکوم به رنج بردن از نقصانهای بسیار بود. اما جدا از مشکلات ناشی از شرایط، خط در پیش گرفته شده توسط کمونیستها از زمان لنین به بعد نیز نقشی در این رابطه ایفاء کرده است. ما بعنوان کمونیست در عین حال که از تلاش قهرمانانه برای آفریدن جامعه نوین و پدیده های نوینی که از دل سوسیالیسم به ظهور رسیدند (چیزهایی که نقشی مثبت در تحول تاریخ بازی کردند) دفاع می کنیم، این وظیفه را بدوش داریم که اشتباهات خود را کانون توجه قرار داده

پیشرفت تاریخی در برخورد با تضاد غیرطبقاتی میان فرد و جامعه است. دمکراسی بورژوازی این جنبه غیرطبقاتی را نیز منعکس می نماید. این در واقع تکاملی در شکل های عملکرد اجتماعی است که در کل روند تکامل اجتماعی در رابطه تنگاتنگ با تکامل مبارزه طبقاتی صورت گرفته و می گیرد. هرچند لنین درباره برابری صورتی در دمکراسی بورژوازی و خصلت انتخابی آن سخن گفت اما نتوانست میان جنبه طبقاتی غالب و جنبه غیرطبقاتی دمکراسی خط تمایزی رسم کند. بنابراین به نتیجه رسید که صرفاً با تغییر ديكتاتوری اقلیت بر اکثریت، به ديكتاتوری اکثریت بر اقلیت می توان ديكتاتوری پرولتاریا را جانشین ديكتاتوری بورژوازی ساخت. اینگونه بود که هیچ گسست کیفی از ساختار کهن الزام آور نگشت. در نهایت، آن ساختار کهن که قدرت سیاسی را در دست رهبری دولتی متمرکز میسازد، به ظهور و تقویت يك طبقه نوین حاکمه از میان خود طبقه کارگر و بدنه و رهبری حزبش می انجامد.

IX - ۳ : تکوین دمکراسی پرولتری نخواهد توانست صرفاً با تغییر ديكتاتوری اقلیت بر اکثریت صورت گیرد. نابودی مالکیت خصوصی و جمعی کردن ابزار تولید بدون شك گامهای حیاتی برای استقرار سیستم دمکراسی پرولتری یا ديكتاتوری پرولتری واقعی است. اما آنگونه که تا بحال در تجربه کشورهای سابقاً سوسیالیستی مشاهده شده جمعی کردن حقوقی ابزار تولید این مسئله را حل نکرده است. برعکس، به شرایط کنکرتی انجامیده که تمرکز بیشتر قدرت سیاسی، بدنبال متمرکز شدن کل ابزار تولید در يك واحد یگانه را ببار آورده است. بنابراین جمعی کردن واقعی اقتصاد، يك اصل برای دمکراسی پرولتری است و فقط میتواند از طریق يك سیستم کارآمد سیاسی که از طریق تمرکز زدائی قدرت سیاسی، ضامن دمکراسی واقعی بوده و بتواند تحقق قدرت واقعی توده ها را بطور مستقیم تضمین نماید بدست خواهد آمد. بنابراین جمعی کردن ابزار تولید و تکوین يك سیستم سیاسی که ضامن دمکراسی پرولتری باشد جوانب اساسی و مکمل سیستم سوسیالیستی است که قادر به بقاء و حفظ خویش خواهد بود.

IX - ۴ : بر دمکراسی بورژوازی فقط میتوان از طریق این مرحله گذاری دمکراسی پرولتری که به ایجاد يك شکل نوین برای سازمان اجتماعی در کمونیسم خواهد انجامید، سبقت جست. در اینجا جنبه غیرطبقاتی عملکرد دمکراتیک

خارج شود. مانو نیز اهمیت ساختار سیاسی تشکیلاتی نوین را درک نکرد. این همان چیزی است که در تاکید وی بر سر اینکه شوراهاى لنین بسادگی به شوراهاى خروشچف تبدیل شد، بازتاب میابد - یعنی اینکه کشف شوراها هیچ اهمیتی نداشته است.

IX - ديكتاتوری

بورژوازی و دمکراسی پرولتری

IX - ۱ : دلیل این انحراف اساسی را باید با تحقیق بیشتر دریافت. شاید بتوانیم با نگاه به چگونگی تحلیل لنین از دمکراسی بورژوازی و تلاش وی برای نشان دادن ديكتاتوری پرولتاریا بجای آن، برخی نشانه های راهنما برای درک مسئله بدست دهیم. لنین مطلقاً حق داشت که تمامی اشکال مختلف دولتهای بورژوازی بناگزیبر ديكتاتوری بورژوازی میباشند و کلیه اشکال متفاوت ممکن برای دولت در حال گذار پرولتری اساساً ديكتاتوری پرولتاریا هستند. اما این جنبه ديكتاتوری فقط جنبه اساسی آن است و نه همه آن. دولت دمکراتیک بورژوازی با يك سئوال مهم در جامعه بشری دست و پنجه نرم میکند: تضاد میان فرد با جامعه. اما يك دولت بورژوا - فاشیستی هیچ جایی برای برخورد با این تضاد حتی در آن سطح باقی نمی گذارد؛ هرچند هر دوی آنها اساساً ديكتاتوریهای بورژوازی هستند. برای نخستین بار در تاریخ جامعه بشری، دمکراسی بورژوازی فرد را بمشابه يك موجودیت سیاسی به رسمیت می شناسد و به فرد نقشی هرچند صورتی در سیستم سیاسی میدهد. ضعف این دمکراسی بورژوازی آنست که بر حاکمیت مالکیت خصوصی که توسط آن، ديكتاتوری بورژوازی تضمین میشود استوار گشته است. بنابراین برابری ادعائی آن نه فقط صورتی بلکه دروغین نیز هست.

IX - ۲ : بر چنین مبنائی بود که لنین اصرار می ورزید: «دمکراسی مبتنی بر مالکیت خصوصی، یا دمکراسی مبتنی بر مبارزه برای امحای مالکیت خصوصی» در اینجا او بر جنبه طبقاتی و مسلط دمکراسی، بر حاکمیت مالکیت خصوصی تاکید می ورزد. اما با معادل گرفتن دمکراسی بورژوازی و دولت بورژوازی، او جنبه غیر طبقاتی دمکراسی را که در دمکراسی بورژوازی بازتاب یافته از دیده فرو می نهد. به رسمیت شناختن نقش سیاسی فرد در سیستم سیاسی يك جامعه بواقع يك

و تصحیح شان کنیم - نه اینکه آنها را تحت عنوان محدودیت‌های تاریخی توجیه نمائیم. با ارزیابی از این اشتباهات در پرتو مارکسیسم، می‌توانیم ببینیم که آنها واقعا بازتاب انحراف از جهان بینی پرولتری بودند. اما همزمان باید تشخیص دهیم که این اشتباهات در کدامین شکل‌های کنکرت منعکس گشته است. يك گرایش مسلط که قابل تشخیص است، گرایش تقلیل‌گرایی طبقاتی است - بدین معنی که جامعه فقط بر حسب طبقه و مبارزه طبقاتی مورد تحلیل قرار می‌گیرد و بدین ترتیب جوانب غیر طبقاتی پدیده پیچیده جامعه نادیده گرفته می‌شود. یکجانبه نگری لنین در درک پیچیدگی‌های دیکتاتوری پرولتاریا و بی‌توجهی کاملش به ضرورت تکوین يك سیستم سیاسی، به این گرایش تقلیل‌گرایانه طبقاتی یاری رساند - گرایشی که همچنان بر کل جنبش کمونیستی مسلط است.

IX - ۷: بطریقی مشابه، يك گرایش دیگر نیز توسط موضع لنین درباره نقش مرکزی حزب در دیکتاتوری پرولتاریا ترغیب شد. این گرایش که تفکر مسلط در جنبش کمونیستی است بر این پایه مبتنی است که حزب در ارتباط با انقلاب اجتماعی همه چیز را تعیین می‌کند. برخورد یکجانبه نگرانه ذهنی در ارتباط با حزب، ایمان کورکورانه به حزب و غیره بمشابه نتیجه ای از این گرایش تقویت گشته است. بدون شك نقش پیشاهنگ آگاه حزب کمونیست در انقلاب اجتماعی همچنان آشکار و مهم است. اما حزب چگونه می‌تواند چنین نقشی را بازی کند؟ آیا از طریق اعمال هرزومنی بی‌برو و برگرد بر جنبش و جامعه می‌تواند برعکس، این نقش پیشاهنگ فقط در صورتی می‌تواند بدست آید و حفظ شود که حزب کمونیست درکی واقع بینانه داشته باشد - درکی که قادر به قالب ریزی مجدد و مداوم سبک تفکر و پراتیک حزب، با هدف طرح سیاستها و برنامه‌های منطبق با واقعیات دائما متغیر، باشد. اگر چنین برخورد دینامیک و انعطاف پذیری در پیش گرفته نشود هر حزبی به سادگی منحط خواهد گشت و اعتبار خود را نزد خلق از دست خواهد داد. بعد از آنکه مانع دریافت که بورژوازی نوحاسته از درون خود حزب کمونیست سر بلند می‌کند، این مسئله اهمیت بیشتری یافت.

X - ضرورت يك

جهت گیری نوین

X - ۱: از آنجا که هیچ کشور

سوسیالیستی موجود نیست، نیروهای پرولتری می‌باید قدرت را از نو در هر کجا کسب کنند. اوضاع جهانی برای این امر مساعد است - مبارزات توده ای در همه جا بی وقفه سر بلند می‌کنند. خصوصا بعد از تبانی دو بلوک ابرقدرتها که در پی مداخله در هر مبارزه ضد امپریالیستی رها بیخش ملی و بهره جوئی از آن بنفع خویش بودند، اینك مبارزات خلقها و ملل ستمدیده مستقیم تر علیه کل سیستم امپریالیستی در حال تشدید است. پیشروی انقلاب در پرو که نبرد سازش ناپذیر علیه هر دو بلوک امپریالیستی است يك نمونه خوب است که بروشنی ماهیت پتانسیل انقلابی ذاتی در اوضاع کنونی جهان را به اثبات می‌رساند. بسیاری از نیروهای غیر کمونیست ضد امپریالیست نیز مستقیم تر و نیرومندتر در مسیر مبارزه به پیش می‌روند.

X - ۲: اما، اگر این مبارزات می‌باید بر راستای صحیحی که به سوسیالیسم و کمونیسم می‌انجامد هدایت شوند، نیروهای پرولتری موظف به توضیح چگونگی انقلاب آتی برای خلق هستند. با عطف توجه به کل تحولات جدید کشورهای سابقا سوسیالیستی، از لحاظ عملی ناممکن است که بتوان بدون يك برنامه واقعی جهت جلوگیری از احیاء سرمایه داری و انحطاط محتمل قدرت پرولتری به سوسیال فاشیسم، مبارزات خلقهای جهان را در سطح گسترده به جانب سوسیالیسم و کمونیسم جهت داد. بهمین خاطر است که پیش گذاشتن چنین برنامه ای با يك جهت گیری جدید اهمیت و اضطراری بیش از پیش یافته است.

X - ۳: جوانب اساسی سیستم نوین تحت دیکتاتوری پرولتاریا را در دو بخش قبلی تشریح کردیم. آنها را می‌توان چنین جمع بندی نمود: نقطه آغاز می‌باید يك درك کیفی نوین از قدرت سیاسی پرولتری باشد. این می‌باید بازتاب درك مارکس از کمون پاریس مبنی بر جذب دوباره قدرت دولتی توسط کل جامعه باشد. بنابراین دولت پرولتری نباید دولتی شبیه به دولت بورژوائی یا دولت تحت سوسیالیسم - آنگونه که تاکنون کمونیستها با تمرکز کل قدرت در يك ساختار متمرکز دولتی آن را عملی ساخته اند - باشد. این می‌باید يك سیستم سیاسی نوین باشد که دولت با آغاز روند جذب دوباره قدرت دولتی توسط جامعه، از طریق روند تمرکز زدائی قدرت سیاسی و با هدف رسیدن به مرحله ای که اراده سیاسی کل جامعه مستقیما بتواند بدون وساطت دولت تبارز یابد و متحقق شود، از جنبه دولت بودنش دست بکشد. چنین

سیستمی تنها می‌تواند از طریق اجتماعی کردن واقعی ابزار تولید تکوین یابد که بنوبه خود فقط از طریق يك سیستم سیاسی متکی بر دمکراسی پرولتری می‌تواند تضمین گردد. این سیستم سوسیالیستی که در آن زیر بنای اقتصادی سوسیالیزه و سیستم سیاسی دمکراتیک پرولتری جوانب مکمل یکدیگر هستند، باید بخودی خود قادر به ادامه حیات و تبدیل شدن به يك سیستم اجتماعی شود که از جانب کل خلق قابل قبول باشد و توسط آنها تحت رهبری پرولتاریا به عمل در آید.

X - ۴: مسئله حیاتی پیشروی پرولتاریا در دستیابی به چنین سیستمی در رابطه با گامهای کنکرت در مرحله گذار خواهد بود. ابزار بکار گرفته شده برای نابودی ماشین دولتی موجود، در رابطه با درك نوین از قدرت سیاسی مسئله ای حیاتی است. تا زمانی که شکل های موجود قدرت سیاسی بورژوائی یا ارتجاعی تماما متمرکز در ساختار دولتی حول محور قوای مسلح است، نیروهای پرولتری فقط با استفاده از زور می‌توانند آنها نابود سازند. بنابراین سرنگونی انقلابی دولت موجود باید از طریق يك انقلاب قهری انجام پذیرد. اینکار تنها تحت رهبری يك حزب پیشاهنگ پرولتاریا و ارتش خلقش امکان پذیر است. نابودی دولت موجود می‌باید با برقراری سیستم سیاسی نوین همچنان تحت رهبری حزب پیشاهنگ تعقیب شود. اینجاست که یکی از گامهای حیاتی اولیه مسلح کردن خلق بمشابه بخشی از روند جایگزین کردن خلق مسلح بجای ارتش دائمی خواهد بود. در حال حاضر ما قادر به پیش بینی مدت زمان برای این دوره گذار نیستیم، اما می‌توانیم معیار برای تعیین مدت زمان این مرحله گذار را دقیقا مشخص سازیم. حزب پیشاهنگ پرولتاریا می‌باید نقش رهبری کننده را تا زمانیکه سیستم سیاسی نوین بطور موثر بکار افتد (از طریق کامل کردن روند اجتماعی کردن ابزار تولید و سپس تحکیم قدرت در دست طبقات حاکمه نوین تحت رهبری پرولتاریا) بازی کند. زمانیکه این امر به انجام رسیده، حزب می‌باید از نظارت انحصاری اش بر تحولات انقلابی دست بکشد و بگذارد سیستم خودش کار کند. تحت سیستم دمکراتیک پرولتری، کارآئی سیستم جدید از سوی خلق و از طریق يك روند دمکراتیک باز که تمام خلق آزادانه از طریق تشکلات سیاسی خودشان یا هر چیز دیگر در آن درگیر خواهند بود، مورد قبول واقع شده یا رد خواهد شد.

X - ۵: طی مرحله گذار، نقش

انضباط آهنین حزب در این سیستم برای سازمانی که جنگ انقلابی علیه قوای مسلح برتر را به پیش می برد، ضروری تصویر شده است. تا آنجائیکه به عملکرد این سیستم بر می گردد، لنین بهترین مدل پیوند دیالکتیکی میان عملکرد دمکراتیک درون تشکیلات پیش از اتخاذ تصمیم گیری نهائی، با بکار بست آن تصمیم بطریق متمرکز راه ارائه داد. اگر این دمکراسی درونی تضمین نشود، کل سیستم بسادگی می تواند به یک سانترالیسم آمرانه انحطاط یابد و این چیزی است که غالباً زمانی که تشکیلاتهای انقلابی پی در پی با اوضاع فوق العاده مواجهه میگردند و دمکراسی داخلی آنها محدود میگردد، اتفاق می افتد. اما اگر این امر به چنین شرایط خاصی محدود نشده باشد و دمکراسی داخلی بمشابه یک اصل اساسی تضمین نگشته باشد، احتمال انحراف بسیار زیاد است؛ و این ضعف عمده سیستم سانترالیسم دمکراتیک میباشد.

XI - ۳: پراتیک تحت رهبری لنین نشان میدهد که درون تشکیلات یک فضای آزاد و سر زنده برای طرح دیدگاهها و عقاید مختلف و بحث بر سر این اختلافات وجود داشته است، در اوضاع بعد از انقلاب، گروهها در فعالیت عملی شان مجاز شمرده شدند و حتی می توانستند آثار خود را بطور جداگانه منتشر سازند. اما بواسطه تلاشهای رشد یابنده ضدانقلابی، دهمین کنگره حزب تحت رهبری لنین بسال ۱۹۲۱ تصمیم گرفت که این فراکسیونها و عملکرد جداگانه شان را ممنوع گرداند. اگرچه این یک تصمیم خاص در یک موقعیت ویژه بوده، اما برخورد اتخاذ شده در قطعنامه و محتوای مباحثات کنگره نشان میدهد که این تصمیم بر پایه اصل وحدت گرفته شده است. قطعنامه دهمین کنگره بر سر وحدت حزبی اعلام میدارد: «کنگره منبذ انحلال تمامی گروهها را بدون استثناء اعلام میدارد و به چنین انحلالی حکم فوری میدهد، خواه این گروهها پلاتفرمی داشته باشند خواه نداشته باشند (نظیر گروه اپوزیسیون کارگری، گروه سانترالیسم دمکراتیک و غیره) سرپیچی از این تصمیم کنگره موجب مجازات بی قید و شرط و اخراج فوری از حزب خواهد بود.» همین قطعنامه برخورد به مسئله را چنین تشریح میکند: «در مورد این مسئله، تبلیغات می باید از یک طرف مبتنی بر توضیح همه جانبه لطمات و خطرات فراکسیونسم از موضع اتحاد حزبی و دستیابی به همگونی آرا در صفوف پیشاهنگ پرولتاریا بمشابه شرط اساسی پیروزی دیکتاتوری پرولتاریا باشد و از سوی دیگر، بر تشریح جوانب اصلی آخرین ابزار تاکتیکی دشمنان

تنگاتنگ با تکوین یک ساختار سیاسی مناسب برای قادر ساختن خلق به گرفتن قدرت در دست خود است. بنابراین با تکامل روند اجتماعی کردن - هم در سطح اقتصادی و هم سیاسی - یک اقتصاد واقعا اجتماعی می تواند ساخته شود.

X - ۹: هنگامی که عملکرد سیستم جدید سیاسی و اقتصادی بدین طریق تکوین یافت، حزب کمونیست می باید رسماً از انحصار قدرت خود دست کشد و حق حاکمیتش می باید کاملاً متکی بر پشتیبانی انتخاباتی بدست آمده بر پایه پلاتفرم حزب، نظیر هر پلاتفرم دیگر باشد. صفات ممیزه اساسی ساختار سیاسی نوین چنین خواهد بود: حاکمیت از طریق نهادهای غیر متمرکز و قابل عزل انتخابی، تضمین کلیه حقوق دمکراتیک منجمله حق رای همگانی، انحلال ارتش دائمی و غیره. مشروعیت این ساختار سیاسی نوین بر حفاظت از سیستم سوسیالیستی که به کمونیسم می انجامد و تحول این سیستم استوار خواهد بود. از آنجا که سوسیالیسم خود یک دوره تحول انقلابیست، خود این سیستم نیز می باید بیشتر تکامل یابد. چنین تغییراتی در ساختارهای سیاسی - اجتماعی - اقتصادی، خود موضوع مبارزه طبقاتی خواهد گشت و حزب کمونیست باید نقش پیشاهنگ خویش را در رهبری این مبارزه طبقاتی از طریق سیاسی کردن و بسیج توده ها بر مبنای خط صحیح ایفا کند. اما در ساختار سیاسی نوین برخلاف اشکال تاکنون اعمال شده دیکتاتوری پرولتاریا، خلق واقعا صاحب قدرت و سلاح بر کف نقش بسیار فعالی در حیات کلی سیاسی جامعه بازی خواهد کرد. بدین ترتیب بهترین ضامن علیه احیاء گری و بهترین شرایط برای کسب دوباره قدرت اگر احیاء صورت پذیرد فراهم خواهد گشت.

XI - نقش و عملکرد

حزب کمونیست

XI - ۱: حالا بگذارید ببینیم که نقش حزب در این شمای جدید امور چگونه خواهد بود. لنین حزب کمونیست را بمشابه پیشاهنگ سازمان یافته پرولتاریا که طبقه کارگر و سایر بخشهای خلق را در کسب انقلابی قدرت سیاسی رهبری می کند، تعریف نمود. در اینجا نیز تاثیر درسهای کمون پاریس را می بینیم.

XI - ۲: اصل سانترالیسم دمکراتیک، طرح و اعمال شده توسط لنین همچنان موثرترین و پیشرفته ترین اصل در عملکرد هر سازمان اجتماعی است.

حزب هم در نابودسازی ماشین دولتی و هم برقراری ساختار سیاسی نوین حیاتی و مرکزیتست. اما علیرغم این، حزب بعد از کسب قدرت نباید مستقیماً قدرت را اداره کند، بلکه می باید آتوریت اش را فقط بلحاظ سیاسی از طریق نهادهای انتخاب شده توسط خلق اعمال دارد. از آنجا که حزب این نقش حیاتی را در سرنگونی طبقات دشمن بازی می کند، از اعتبار و آتوریت عظیمی در بین خلق برخوردار خواهد بود. طی این مرحله توده ها نیز در سطحی بیسابقه به حیات فعال سیاسی کشیده خواهند شد. بنابراین هر چند حزب نقش مرکزی را بازی خواهد کرد، خلق می باید از طریق مبارزه خطی و غیره در جریان تکامل خط سیاسی حزب قرار گیرد. این بدان معناست که حزب می باید بمشابه یک حزب علنی عمل کند. زندگی درونی حزب نیز می باید بسیار دمکراتیک بوده و حتی وجود فراکسیونها و غیره را بعنوان یک اصل مجاز شمارد.

X - ۶: ارگانهای قدرت می باید توسط خلق و از طریق تبدیل جبهه واحد یا اشکال مشابه دیگر که نقشی فعال در بسیج توده ها جهت جنگ علیه دشمنان بازی کرده اند به نهادهای انتخابی قابل عزل تحول یابند. این نهادها می باید نماینده اراده سیاسی اکثریت خلق باشند - خلقی که با طبقه کارگر در مبارزه علیه طبقات دشمن متحد گشته است. کسانی که متعلق به طبقات سرنگون شده دشمن هستند از حق انتخاب شدن در این نهادهای قدرت برخوردار نگشته و از سایر حقوق مدنی نیز طی مرحله گذار محروم خواهند بود. طی مرحله گذار می باید اقداماتی جهت تبدیل این نهادها به ارگانهای واقعی قدرت و کاهش تدریجی نقش حزب در روند کلی اداره امور صورت گیرد.

X - ۷: در حالیکه طی مرحله ماقبل انقلاب نقش قوای مسلح اساسی است، بعد از کسب قدرت نقش این قوا دگرگون می شود. اساس، بسیج اراده سیاسی خلق خواهد گشت و استفاده از زور از آن تبعیت خواهد کرد. این بسیج سیاسی عمدتاً می باید از طریق ارگانهای سیاسی، تشکلات توده ای و سایر اشکال علنی تحت هدایت حزب به پیش برده شود. بطور کلی استفاده از زور می باید از فعالیت یک نهاد خاص به عملکرد خود خلق مسلح تبدیل شود.

X - ۸: اجتماعی کردن ابزار تولید می باید بطور همه جانبه طی این مرحله گذار به انجام رسد. همانطور که تا بحال دیده ایم صرف اجتماعی کردن حقوقی، مسئله پایه ای را حل نخواهد کرد. اجتماعی کردن واقعی در پیوند

قدرت شوراهای مبتنی گردد.»

XI - ۴ : بعدها مقوله کلی حزب کمونیست مونولیتیک [یکدست] که توسط استالین ارائه گشت و طی دوره کمینترن برقرار شد بر محور این تصمیم کنگره ۱۰ می چرخید. و این یکدست گرایی طبیعتاً به فضائی پا داد که در آن همیشه تاکید بر سانترالیسم بود و به دمکراسی کم بها داده میشد و یا نادیده گرفته میشد. اظهاریه علنی استالین در این مورد که دیکتاتوری پرولتاریا در جوهر خود «دیکتاتوری حزب است» این گرایش را تقویت کرد. هر مخالفتی با رهبری می توانست با استفاده از ماشین دولتی، تحت عنوان برقراری این «دیکتاتوری» سرکوب شود.

XI - ۵ : تلاشهای مائو برای تکوین مبارزه دو خط درون حزب گامی جهت برقراری مجدد سبک کار سانترالیسم دمکراتیک بگونه لنین، بنحوی سیستماتیک تر بود. بعلاوه او توانست مسئله خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح بمشابه عامل تعیین کننده در برقراری رهبری صحیح حزب را به پیش کشد. اما از آنجا که مائو از موضوعات فوق الذکر علناً انتقاد نکرد، در واقع مبارزه دو خط و غیره فقط برخی گامهای کوچک تصحیحی درون یک چارچوب کلی سابقاً مستقر شده بود.

XI - ۶ : مقدس جلوه دادن حزب و برخورد مذهبی ناشی از آن بر پایه همین مقولات تکوین یافت. مقوله های آتوریته انقلابی که استالین، یا ارائه تعریف از لنینیسم و استقرار آتوریته لنین جلو گذارد جوانب منفی این برخورد مذهبی را تشدید نمود. تمام دیدگاههای مخالفان آتوریته مسلط نه فقط بعنوان نامربوط، بلکه از جانب کمونیستها بعنوان حرام در نظر گرفته میشد. بطور مثال به هنگام انتقاد از ایده های کائوتسکی، روزا لوکزامبورگ، تروتسکی، بوخارین و غیره ضرورتی دیده نشد که بررسی شود آیا در نظرات آنها نکات صحیح و قابل توجهی موجود است یا خیر. اگرچه شیوه مائو در مبارزه دو خط آشکار از طریق بحث و پلیمیک علنی فضای جدیدی ایجاد کرد، اما می توانیم ببینیم که حتی طی انقلاب فرهنگی مقوله آتوریته انقلابی به نحوی بس قدرتمند ظاهر گشت و بار دیگر فضای دمکراتیک را محدود نمود. کیش شخصیت بمشابه متمم آتوریته انقلابی طی انقلاب فرهنگی ابعاد خطرناکی بخود گرفت، خصوصاً این امر در نمونه لنین پیانو مشاهده شد. تجربه خود ما در حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) در ارتباط با نتایج آتوریته انقلابی رفیق چارومازومدار نیز مورد

دیگری از همین قضیه است.

XI - ۷ : بعد از آن که ما به مرحله درک مائو از اینکه بورژوازی برخاسته از درون حزب کمونیست مهمترین خطر پیشاروی دیکتاتوری پرولتاریاست رسیده ایم، دیگر زمان آنست که کل تجربه مرتبط با دیکتاتوری پرولتاریا و نقش حزب در آن را بازبینی کنیم؛ خصوصاً هنگامی که خلق به قیام علیه به اصطلاح احزاب کمونیستی که تحت نام دیکتاتوری پرولتری بر آنها حکم رانده اند برخاسته است. به کوچه علی چپ زدن، ما را از این اوضاع خلاص نخواهد کرد. یک ارزیابی مجدد همه جانبه از مقوله حزب کمونیست و نقش آن در روند تاریخی ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم نیاز روز است. بجای آنکه حزب را مرکز قدرت سیاسی بسازیم، ساختارهای سازمانی نوین و برخورد نوین به حزب می باید متناسب با هدف طبقه کارگر یعنی محو طبقات تکامل یابد. برخی گامهای ممکن در اینجا طرح میگردد:

XII - ۱ : اسرار زدائی از حزب

کمونیست

نقش حزب کمونیست بعنوان پیشاهنگ پرولتاریا می باید در جریان روند تاریخی آزموده شود و به اثبات رسد. اینکه حزب منافع طبقه پرولتر را نمایندگی می کند یا نه از جمله بدین طریقی مورد قضاوت قرار خواهد گرفت که آیا برنامه ها و سیاستهایش با واقعیات تغییر یابنده تطابق می یابد و او را قادر به رهبری مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و سایر بخشهای خلق علیه طبقات استثمارگر تحت یک شرایط معین میسازد یا نه. منافع طبقه پرولتر تحت یک شرایط معین نیز بسیار نسبی بوده و با توجه به واقعیات متحول تغییر میکند. هرچند که نفع نهائی طبقه کارگر در ساختمان کمونیسم بمشابه یک هدف درازمدت بر جای میماند. تحت یک شرایط معین وظائف یک انقلاب خاص یا مرحله اش میتواند تعریف شود؛ اما این نیز خود تابع تغییر و اصلاح است - هرچند که دیدگاه اساسی پرولتاریا در مورد مرحله انقلابی خاص پایدار باقی خواهد ماند. فقط وقتی که یک حزب کمونیست بدین نحو جایگاه حساس خود را دریافت، وقتی که فهمید همیشه تابع آزمون واقعیات تاریخی است آنگاه میتواند با پیچیدگی های واقعیت رو در رو گردد. فقط آنگاه است که میتواند بفهمد طبقه کارگر، خلق و یا تاریخ هیچ آتوریته ای را به او ارزانی نداشته اند. او فقط میتواند به خلق خدمت کند. در اینجا می باید به تمایز کیفی میان

حزبی که یک انقلاب را بسوی کسب قدرت رهبری میکند و حزبی که انحصار قدرت را بدست دارد، اشاره کنیم. در مورد اول، حزب مجبور است خود - منقد باشد و مداوماً خط و پراتیکش را تصحیح کرده و تکامل دهد تا بتواند توده ها را برای انقلاب بسیج نماید. اما در مورد دوم، فشار شرایط در جهت خلاف این عمل میکنند. وقتی این امر با تقدس بخشیدن به حزب همراه گردد، آنگاه انحطاط آن دور از انتظار نخواهد بود.

XII - ۲ : بی اعتبار کردن مقوله

آتوریته انقلابی

مارکسیسم یک فلسفه و علم همیشه تکامل یابنده است. مارکسیسم پتانسیل جذب گنجینه شناخت تولید شده توسط شاخه های بی شمار تحقیقات بشری را دارد. این حقیقتی است که رهبری یک جنبش انقلابی بیش از هر کسی می تواند خدمت کند. اما اگر خدمت به مارکسیسم به چنین شخصیتهایی در دوره های خاص محدود گردد، آنوقت تحول مارکسیسم بسیار محدود خواهد شد. طی دوره آتوریته استالین، تاثیر منفی چنین سیاستی بطور کامل بنمایش درآمد. حتی طی تجارب گرانهای انقلاب چین، فقط خدمات مائو برای غنی کردن مارکسیسم بحساب آورده میشد. بعلاوه همانطور که در مورد استالین می بینیم، سرباز زدن از برسمیت شناختن خدمات هر کس دیگر بجز این آتوریته، عموماً با عدم تشخیص اشتباهات این آتوریته نیز همراه است. حتی نیروهای مارکسیست - لنینیست منجمله خودمان تلاش داشتیم با طرح اینکه نیت استالین خدمت به منافع پرولتری بوده، از اشتباهاتش دفاع کنیم. ما فراموش میکردیم که چنین بحثی عمیقاً ضدمارکسیستی است، چرا که مارکسیسم بما می آموزد صحت هر سیاستی را نه بر مبنای نیت ذهنی صاحبش بلکه بر پایه نتایج واقعیش مورد ارزیابی قرار دهیم. مقوله آتوریته انقلابی نوعی از اطاعت کورکورانه یا شکلی از برخورد مذهبی را در میان پیروانش ایجاد میکند. بدون درم شکستن این برخورد مذهبی، مارکسیسم قادر به برقراری دوباره روح زنده و جنبه عمیقاً علمی خویش نیست.

XII - ۳ : قالب ریزی مداوم شیوه

تفکر و عمل

بر پایه برخورد فوق می باید قالب ریزی مجدد و همه جانبه شیوه تفکر و عمل را در سراسر سازمان به پیش برد. ما چنین برخوردی را آغاز کرده ایم و برخی درکها و عملکردها را نیز در این جهت تدوین نموده ایم. ما می باید بیش

گیری نظامهای ارزشی هر دوره را باید عمیقتر مطالعه کرد. مضافاً جنبش انقلابی علاوه بر مبارزه علیه سیستم ارزشی موجود موظف است که بر طبق مرحله معین انقلاب نظامهای ارزشی آلترناتیوی را تکوین بخشد. نظام ارزشی از نزدیک با محرکهای حیطه فرهنگی، که نقش بسیار مهمی را در بافت اجتماعی بازی می کند، مرتبط است. اما عموماً وظیفه تکوین نظام ارزشی نوین به فراموشی سپرده شده و توجهات بر روی وظایف اقتصادی و سیاسی معطوف گشته است.

XIII - ۵ : هنگامی که تلاش می کردیم محرکهای احیاء سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی سابق را درک کنیم به نقش ماتریالیسم مکانیکی که بر کل تفکر رومیزیونیستی غالب بود آگاه گشتیم. اکنون می بینیم که در کل تاریخ جنبش کمونیستی غلبه ماتریالیسم مکانیکی نقش مهمی را در انحرافات مورد بحث بازی کرد. علیرغم نقش مثبت لنین و مائو در مغلوب ساختن نفوذ ماتریالیسم مکانیکی، این انحراف در کل جنبش غلبه کرد. تقلیل گرایی اقتصادی به شکل تئوری نیروهای مولده و اشکال گوناگون دیگر، و تقلیل گرایی طبقاتی که در چشم فرو بستن بر دیگر جوانب محرکهای اجتماعی منعکس گشت، تبارزات اصلی این تاثیر می باشند. هر چند مارکس و انگلس تسویه حساب با ماتریالیسم مکانیکی را مانند تسویه حساب با ایده آلیسم وظیفه ای مهم می شمردند، اما جنبش کمونیستی بطور کلی قادر نبوده به این وظیفه آنچنان که باید پاسخ گوید. لنین و مائو خدمات مهمی در این جهت نمودند اما اوضاع در جنبش بطور کل بسیار منفی باقی ماند.

XIII - ۶ : همانگونه که لنین بدرستی خاطر نشان ساخت، مارکس «به ما يك منطق نداد» هر چند متدولوژی دیالکتیک ماتریالیستی مارکس در آثار تئوریک او کاملاً بکار رفته، اما او نتوانست آنرا در شکل يك شرح سیستماتیک منطق دیالکتیکی عرضه نماید. منظور لنین این بود؛ و لنین و مائو بر طبق شرایط خاصی که با آن رو در رو بودند، طی تلاشهای خود به بکار بست دیالکتیک مارکسیستی خدمت نمودند. با این وصف می بینیم که دیالکتیک ماتریالیستی در سطوح بسیار اولیه خود می باشد و این عقب افتادگی در تجارب مکرر و ادامه دار یکجانبه گرایی، ناتوانی در درک مقوله های نوظهور و غیره، در کل جنبش کمونیستی منعکس می شود. تجربه خود ما نشان می دهد که ما چقدر دیر

سوسیالیسم خورد، پی می بریم. XIII - ۳ : در این رابطه مسئله مهم دیگری نیز موجود است که هنوز مورد بحث قرار نگرفته است. مارکسیستها با يك مصاف تئوریک از جانب جنبش حفظ محیط زیست مواجه می باشند - جنبشی که سر بلند کرده و در سراسر جهان در حال گسترش است. بحران شیوه تولید سرمایه داری در هیبت آینده تاریکی که کل بشریت و خود جهان را تهدید می کند افشاء میشود. جنبش حفظ محیط زیست سؤال بجائی را مطرح می کند و آن اینست که سوسیالیسم نتوانست مدل آلترناتیوی از نیروهای مولده را ارائه دهد و فقط به رشد نیروهای مولده بجا مانده از سرمایه داری پرداخت. از اینرو نتوانست راهی برای غلبه بر این بحران نشان دهد. در دوران انقلاب فرهنگی مائو به این سؤال از زاویه ای متفاوت جواب داده بود. او ماهیت ارتجاعی تئوری نیروهای مولده که بر کل جنبش کمونیستی غالب بود را بالاخص در دوران ساختمان سوسیالیسم افشاء کرد و پروسه انقلابی تحول بر پایه انقلاب در مناسبات تولیدی را برقرار نمود. او با تاکید بر لزوم حل تضاد بین شهر و روستا، خود مفهوم دیگری از رشد نیروهای مولده به پیش گذاشت. فی الواقع این امر مبنای تئوریک را برای يك مدل آلترناتیو از شیوه تولیدی تحت سوسیالیسم ارائه نمود. در دوران انقلاب فرهنگی در سطح عملی هم پیشرفتهای بسیاری انجام شد. البته این تنها آغاز راه است. در این حیطه سئوالات بسیار است که هنوز باید پاسخ بگیرد.

XIII - ۴ : ما طبیعت پیچیده رابطه فرد - جامعه را تشخیص داده ایم، اما لازم است که درک خود در مورد تفاوتها و رابطه درونی بین فرد طبقاتی و فرد غیر طبقاتی را عمیقتر کنیم. مارکس قبلاً در مورد تمایز بین فردیت شخصی و فردیت طبقاتی صحبت کرده است. او گفت: «...در طول تکامل تاریخی... تمایزی بین زندگی يك فرد تا بدانجا که شخصی است و تا بدانجا که توسط رشته کار و شرایط مربوط به رشته کار معین می گردد، بوجود آمد.» (ایدئولوژی آلمانی مجموعه آثار مارکس و انگلس، مسکو، - ص ۶۶) اما پس از مارکس به این نکته توجهی نشد. در رابطه با این تضاد فرد - جامعه است که مسئله نظام ارزشی مطرح می شود. بدون شك موضع مارکسیستی در مورد اینکه ارزشهای ابدی وجود ندارد و اینکه نظام ارزشی دوره های متفاوت از نزدیک با نظام اجتماعی - اقتصادی مرتبط است، صحت خود را ثابت کرده است. اما در همان حال نقش مناسبات پیچیده بین فرد طبقاتی و فرد غیر طبقاتی در شکل

از پیش این امر را تکامل داده و منجمد این کار را در عرصه های فوقا طرح شده به پیش بریم.

XIII - چند سؤال

دیگر

XIII - ۱ : ارزیابی که از تجارب گذشته ارائه شد و نظراتی که بمثابة راه حل های تئوریک و پراتیک در مقابل بحران پیشروی جنبش کمونیستی طرح گشت می باید فقط بعنوان گامهای اولیه در اینجهت در نظر گرفته شود. يك جنبه مهم بطور کامل از این تحلیل کنار گذاشته شده و آنهم پایه فلسفی انحرافات صورت گرفته از سوی جنبش کمونیستی است و گامهایی که برای تصحیح آنها باید برداشته شود. این مسئله ای بسیار مهم و حیاتی در ارتباط با يك جنبش کمونیستی واقعی است. اگرچه يك برخورد فلسفی منسجم شالوده تحلیل ها و تحقیقات ماست اما می باید بررسی این موضوع را بطور خاص بعهده گیریم و این کاری است که در این نوشته بدان نپرداخته ایم.

XIII - ۲ : در تحلیل فوق ما قبلاً در مورد گرایش که در جنبش کمونیستی موجود است یعنی تقلیل گرایی طبقاتی صحبت کردیم. در واقع در چند سال گذشته که ما در حال تدوین خط جدید بودیم با این مشکل بارها روبرو شدیم. در درک مسئله ملی نیز با این مشکل روبرو بودیم. هر چند ما مسئله در تقابل قرار دادن مبارزه طبقاتی با مبارزه ملی را حل نمودیم، اما هنوز جنبه غیر طبقاتی مسئله ملی را به سبب برخورد تقلیل گرایی طبقاتی خودمان درک نکرده بودیم. هنگام گسست از برخورد مکانیکی کهن در رابطه با مسئله زنان و مسئله کاست، ما با جنبه غیر طبقاتی موجود در این مسائل نیز مواجه گشتیم؛ اما هنوز مبارزه علیه گرایش تقلیل گرایی طبقاتی که ریشه عمیقی در تفکر ما داشت را آغاز نکرده بودیم. بنابراین، در این حیطه های مشخص نیز ما با موانع جدی رو در رو هستیم. فقط وقتی که واقعا دست به يك مبارزه علیه تبارزات کنکرت این برخورد تقلیل گرایی طبقاتی بزنیم، می توانیم بر این موانع غلبه کنیم. ما اکنون بر اهمیت جنبه غیر طبقاتی مناسبات فرد - جامعه، در ارتباط با وظیفه تکامل دمکراسی پرولتری، واقف می شویم. ما همچنین به عمق شکستی که جنبش کمونیستی به دلیل نداشتن درک صحیح دیالکتیکی بین جوانب طبقاتی و غیر طبقاتی در تکوین يك نظام سیاسی و اقتصادی در دوره گذار

محرکهای واقعی اجتماعی جوامع خودمان را درک کردیم و هنوز هم در آغاز این راهیم.

XIV - نتیجه گیری

XIV - ۱ : مارکس در مورد انقلابات پرولتری نیمه قرن نوزده، که خود مستقیماً و از نزدیک در آنها شرکت داشت، این اظهار نظر عینی درخشان را ارائه داد: «...انقلابات پرولتری مانند انقلابات قرن نوزدهم مدام از خود انتقاد میکنند، پی در پی حرکت خود را متوقف میسازند و به آنچه انجام یافته بنظر میرسند باز میگردند تا باردیگر آن را از سر بگیرند؛ خصلت نیم بند و همه جوانب ضعف و نقصان تلاشهای اولیه خود را بیرحمانه بباد استهزاء میگیرند؛ دشمن خود را گوئی فقط برای آن بر زمین میکوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آسا علیه آنها قد برافرازد؛ در برابر هیولای مبهم اهداف خویش آنقدر پس می نشینند تا سرانجام وضعی پدید آید که هرگونه راه بازگشت آنها را قطع کند...» (مجموعه برومر لوئی بناپارت مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد اول ص ۴۰۱) مارکس درباره انقلابات پرولتری خودجوش صحبت می کند. در حالیکه ما اکنون در مورد

انقلابات پرولتری قرن بیستم تحت رهبری پیشاهنگ پرولتاریا، احزاب کمونیست، بحث می کنیم. با این وصف نقل قول بالا بما می آموزد که برای ارزیابی از انقلابات قرن بیستم چه متدی باید اتخاذ کنیم. اکنون ما می فهمیم که این تجارب را نمی توان صرفاً در سطح ضعف ذهنی احزاب کمونیست مورد تحلیل قرار داد. بالعکس این تجارب از این مرحله گذر کرده و به واقعیات تاریخی این دوره تبدیل شده اند. پس آنان را باید در چارچوب عینی و گسترده تر تاریخ این دوره ارزیابی کرد و فهمید. کمونیستهای قرن بیستم باید فعالترین پیشاهنگان این روند باشند. آنان باید «با بیرحمی همه جوانب ضعف و نقصان» تلاشهای پیشین خود را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند و اینکار باید مکرراً صورت گیرد «تا آنکه وضعی پدید آید که هرگونه راه بازگشت آنها را قطع کند». چرا که می دانیم راه انجام انقلابات پرولتری در جهت کمونیسم، مسیری بسیار سخت و پیچیده است.

XIV - ۲ : تمام تجارب ذهنی و عینی کل جنبش کمونیستی و تجارب تاریخی این دوره ثابت می کند که برخورد ماتریالیسم تاریخی مارکسیستی تنها ابزار موثر ما برای فهم پیچیدگیهای محرکهای اجتماعی و روند

تکامل تاریخی می باشد. همین ابزار به ما کمک می کند که ضعفهای خود جنبش کمونیستی را بفهمیم؛ و این یکی از مهمترین کیفیات انقلابی مارکسیسم می باشد. براین زمینه است که باید تحلیل ها را انجام داد و دست به اصلاح زد. زمانیکه مردم کشورهای سابقاً سوسیالیستی، استراتژی کمونیستی مبنی بر انحصار قدرت حزب در طول دوره گذار سوسیالیسم را به محکمه تاریخ می سپارند، کمونیستها صرفاً نمی توانند دلشان را با گفتن اینکه این امر نتیجه افکار عقب افتاده توده هاست خوش کنند. بالعکس، این تجربه باز هم نشان می دهد که آموزه مارکسیستی مبنی بر اینکه توده ها سازندگان تاریخند، درست است. کمونیستها باید فروتنانه از این تجربه بیاموزند و سعی نکنند ضعفها و اشتباهات خود را بپوشانند. آنها فقط در اینصورت است که می توانند در پروسه تکامل تاریخی نقش پیشاهنگ را بازی کنند. کمونیستها باید بیرحمانه مارکسیسم سترون و دگم را افشاء کرده و مغلوب سازند. مارکسیسم یک فلسفه پویا و راهنمای عمل انقلابی است. وظیفه عاجل تاریخی ما عبارت است از بازیافتن سرزندگی و پویائی آن تا اینکه بتوانیم وظیفه انقلاب را در همه سطوح به پیش بریم.

একনায়কত্ব এবং গণতন্ত্র

دیکتاتوری و دمکراسی؟

بزودی منتشر میشود

به زبانهای بنگالی، هندی، مالایالام، و نپالی

مقالاتی از جهانی برای فتح شماره ۱۷:

بگذار مبارزه اجتناب ناپذیر آغاز شود
دمکراسی: بیش از هر زمانی می توانیم و
باید بهتر از آن را بدست آوریم
درباره دمکراسی پرولتری